

سرمقاله

یک جنبش و چند پرسش

نعمت الله فاضلی

عضو پیشین هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



ذهن ها اغلب درگیر این است که اعتراضات جاری به کجا می انجامد؟ و کم تر می پرسند این اعتراضات چیست؟ و از کجا آمده؟ اما این سه پرسش ماهیتاً درهم تنیده اند. سرانجام این اعتراضات وابسته به سرچشمه و چسبیتی آن است. نگاه های مختلفی به اعتراضات وجود دارد و این نگاه ها باتوجه به علایق افراد اغلب تقلیل گرایانه اند؛ و اعتراضات را به یک یا چند جنبه آن محدود ساخته و معنا می کنند. لازمه درک این اعتراضات در نظر گرفتن بستر کلی ملی و بین المللی و توجه عمیق به بافت تاریخی و اجتماعی تکوین و توسعه و تداوم آن است. اعتراضات اکنون چنان گسترده و عمیق شده که از سطح «اتفاق» یا «حادثه گذرا» فراتر رفته و هم چون «پدیده ای اجتماعی تام»، کلیت جامعه و سیاست و تاریخ ما را درگیر خود ساخته است.

پدیده های اجتماعی تام، لایه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را به هم می یافند و پیوندی محکم و هستی شناختی میان همه ی لایه ها ایجاد می کنند. نظریه پردازان اجتماعی برای فهم این پدیده ها از مفهوم «کلیت» و «فرهنگ» استفاده می کنند. کلیت بیان کننده این است که لازمه فهم اجزاء، فهم نسبت هر جزء با کلیت آن است. برای فهم این اعتراضات لاجرم نیازمند درکی از «کلیت» آن هستیم. کلیت اعتراضات اخیر را مفهوم «جنبش های اجتماعی جدید» بیان می کند؛ مانند جنبش زنان، جنبش محیط زیست گرایان، جنبش مهاجران، جنبش دانشجویی، جنبش سبک زندگی، جنبش عدالت خواهی و جنبش های مدنی دیگر با «انقلاب های سیاسی» در معنای کلاسیک آن تفاوت دارند. این جنبش ها را نه احزاب و نه ایدئولوژی های سیاسی کلاسیک، بلکه مجموعه کنش گری ها و مطالبات گروه های اجتماعی زنان، دانشجویان و فعالان مدنی متعدد شکل داده و به پیش می برند.

اعتراضات اخیر دست کم تا این لحظه «جنبش جنبش هاست». این جا می کوشم این دیدگاه را به طور اجمال شرح دهم.

جنگ روایت ها

دو روایت رقیب از اعتراضات فعلاً با یکدیگر می جنگند. روایت رسمی جمهوری اسلامی ایران، این اعتراضات را «اغتشاش» می نامد و ریشه ها و شاخه های آن را «دشمنان» حکومت می داند؛ دشمنانی که عمدتاً خارج از ایران اند و از طریق رسانه ها و شبکه های اجتماعی بر روی ناراضی های اقتصادی و اجتماعی شهروندان بنزین می پاشند تا زمینه «تغییر حکومت» را فراهم سازند. هدف این روایت، «مدیریت بحران» و خاتمه دادن به آن در کم ترین زمان ممکن است. این روایت که از طریق مقامات، رسانه ها و حامیان حکومت بیان می شود، می کوشد این اعتراضات را گذرا، کم اهمیت، بدون نتیجه و توطئه دشمنان نشان دهد.

روایت دیگر، روایت رقیب حکومت است که اعتراضات را «انقلاب مردمی» علیه حکومت می داند و ریشه ها و شاخه های آن را تضاد ساختاری فلسفه و ایدئولوژی حکومت با مردم می شناسد و معتقد است مردم و معترضان، خواهان تغییر رژیم اند و از اصلاحات ناامید شده و می خواهند حکومتی سکولار و دموکراتیک ایجاد شود و شعار محوری اعتراضات را «زن، زندگی، آزادی» می داند. در این روایت، انقلابی تمام عیار در حال وقوع است و می کوشد شعله های اعتراضات را روشن نگه دارد و اعتراضات را امری ریشه ای، پایدار و خاموشی ناپذیر و همگانی می داند.

این دو روایت اگرچه برخی واقعیت ها را گزینشی برجسته می سازد، اما هدف آن ها توضیح واقعیت اعتراضات نیست و هر دو جانب داری های سیاسی دارند که مانع از فهم چیستی، چگونگی و چرایی و حتی سرانجام این اعتراضات می شود. نیازمند روایت سومی هستیم که نسبتاً بی طرف و مستقل تر باشد.

روایت سوم

اما روایت دیگری نیز وجود دارد که اعتراضات جاری را «جنبش» می داند و می کوشد نشان دهد این جنبش مانند دیگر جنبش ها «خواهان تغییر» است، ایدئولوژی و کنش گرانی دارد و از وضع موجود ناراضی ست و بر زمینه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در سطح داخلی و جهانی شکل گرفته است. این جنبش ابتدا «شورش شهری» بود که در واکنش به مرگ مهسا امینی آغاز شد، اما به سرعت «جنبش فراگیری» شد و از ۲۶ شهرویر تاکنون استمرار دارد. به عنوان جنبش، «ایدئولوژی دموکراسی خواهی» دارد؛ خواهان تغییرات بنیادین در حکمرانی ست؛ در بستر «جامعه ای رسانه ای شده» و «شبکه ای» سازماندهی می شود؛ و گروه های متعدد اجتماعی، کنش گران جنبش اند؛ به ویژه زنان و نسل های جوان تر

پرونده ای در باب دلایل شکل گیری اعتراضات؛

رویای مرمت انسان



همراه با گفتارها و نوشتارهایی از:

نعمت الله فاضلی
مقصود فراستخواه
مجید فولادیان
حامد بخشی



دکتر مجید فولادیان

عضو هیات علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد

سوالی که در این مدت از سوی جریان‌های مختلف پرسیده می‌شود، این است که آیا اساساً جنبش «زن، زندگی، آزادی» جنبشی بی‌سر است؟ یا برای پیش‌برد هر جنبش، ما به رهبری کارزماتیک نیاز داریم؟ آیا در آینده امکان ظهور رهبری کارزماتیک وجود دارد؟

در حوزه‌ی تئوریک جنبش‌های اجتماعی چندسالی‌ست که از ظهور جنبش‌های بدون رهبر صحبت به میان آمده است؛ از جمله کاستلز، این خصیصه را یکی از ویژگی‌های برخی از جنبش‌های معاصر برمی‌شمارد. اما آیا در ایران امکان ظهور یک رهبر کارزماتیک وجود دارد؟ یا ما با جنبش‌های بدون رهبر مواجه‌ایم؟

اساساً در ادبیات حوزه‌ی کاریزما، دو پرسش اساسی وجود دارد؛ اول این‌که چه کسی کاریزما می‌شود؟ و دوم آن‌که چگونه و تحت چه شرایطی، گروهی از افراد یک شخص را به‌عنوان کاریزما می‌پذیرند؟ یا در چه شرایطی توده‌ی مردم، کاریزماجو می‌شوند؟

در باب پرسش نخست، در کتاب «جامعه‌شناسی کاریزمای ملی»، مفصل نشان داده‌ام که این پرسش چه بی‌راهه‌ی بی‌پایانی را ایجاد می‌کند و اساساً تا رهبر کارزماتیکی ظهور نکند، ما نمی‌توانیم آن را پیش‌بینی کنیم؛ اما پرسش اصیل جامعه‌شناختی، پرسش دوم است و کار جامعه‌شناس، پیش‌بینی ظهور فلان شخص نیست؛ بلکه تعیین وضعیت جامعه از لحاظ کاریزماجویی و بررسی امکان ظهور کاریزما است. تجربه‌ی ظهور کاریزماهای مختلف در نقاط گوناگون جهان نشان داده که وقتی به دلایل ساختاری، مردم کاریزماجو می‌شوند، کاریزما هم ظهور می‌کند.

اما در این نوشته کوتاه به این می‌پردازم که آیا شرایط امروز ایران به گونه‌ای هست که زمینه‌ساز ظهور رهبری کارزماتیک باشد؟ آیا مردم ایران در وضعیتی به سر می‌برند که گرد یک شخص جمع شوند و او را به عنوان رهبر کارزماتیک خودشان برگزینند؟ و در نهایت، آیا شرایط برای ظهور کاریزما مهیاست؟

مستعدترین ساخت اجتماعی برای ظهور و شکل‌گیری رهبران کارزماتیک، بی‌سامانی اجتماعی و در پی آن، توده‌ای‌شدن جامعه است که وبر از آن با عنوان «بحران اجتماعی» یاد می‌کند. در چنین شرایط ساختاری‌ای، از یک‌سو، نهادهای سنتی و دیرپای جامعه در نتیجه تغییرات و مهندسی‌های وسیع اجتماعی اعتبار خود را از دست می‌دهند و از سوی دیگر، نهادهای مدرن به‌عنوان جایگزین نهادهای سنتی شکل نمی‌گیرند. در این شرایط افراد پیوندهای خود را با ساخت‌های سنتی جامعه از دست می‌دهند، اما جذب چارچوب اجتماعی جدیدی نیز نمی‌گردند. این وضعیت را که افراد دچار گسیختگی اجتماعی شده‌اند، با مفهوم «ازجانکدگی نهادی» مشخص کرده‌ایم. در این شرایط اگر شخصی در معرض بحران‌های حاد اقتصادی و سیاسی قرار گیرد، بسیار مستعد گرویدن به رهبری کاریزمایی‌ست که ایده‌ای نجات‌بخش برای شرایط او داشته باشد.

هم‌چنین، چهار بحران مشارکت، توزیع، ناکارآمدی اقتصادی و مشروعیت می‌توانند زمینه‌ساز شکل‌گیری و ظهور رهبر کارزماتیک شوند. در نظام‌های سیاسی بسته، معمولاً به‌دلیل نبود سازوکارهای اصلاحی و به‌رسمیت‌نشناخته‌شدن اپوزیسیون، قشر تحصیل‌کرده، نخبه و منتقد جامعه فضایی برای مشارکت نمی‌یابد. هرچه نظام سیاسی بتواند بیش‌تر این گروه را به حاشیه براند و از هرگونه نهادسازی توسط این گروه جلوگیری کند و آن‌ها را در انواع فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی محدود کند، آن‌گاه جامعه با بحران مشارکت روبه‌رو می‌شود. هرگاه بحران مشارکت در نظام سیاست با بی‌سامانی اجتماعی و کاهش حوزه‌ی سلطه و نفوذ حکومت هم‌زمان شود، شرایط برای بروز جنبش‌های کاریزماتیک فراهم می‌شود. بحران توزیع و ناکارآمدی اقتصادی نیز براساس یک مکانیسم عمل می‌کنند. اگر از نظر مردم، نظام سیاسی در توزیع ثروت و قدرت در جامعه به‌صورت نابرابر عمل کند و جامعه نیز دچار مشکلات عدیده‌ی اقتصادی باشد (مشکلاتی که مردم آن را از ناکارآمدی حکومت ناشی بدانند)، آن‌گاه جامعه با بحران‌های توزیع و ناکارآمدی

جامعه می‌گوید از این وضع خسته شده‌ام

یک استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، با بیان این‌که فروپاشی در دستور کار اعتراضات جامعه نیست، گفت: اگر جامعه احساس کند حکومت به دنبال ایجاد تغییر است، اعتراضات خود را پایان می‌دهد. تقی آزاد ارمکی با بیان این‌که چندین راهکار برای پایان دادن به اعتراضات وجود دارد، اظهار کرد: اولین راهکار این است که باید اعلام آشتی عمومی کنیم. جامعه ایرانی با خود قهر است. هم‌چنین نظام باید در برخی حوزه ها یک تغییراتی نه خیلی زیاد بلکه محدودی انجام دهد. به طور مثال در فضای افکار عمومی برخی افراد وقتی حرف میزنند برای جامعه آزرآدره‌نده هستند و وقتی کسی نقد می‌کند، آنها شروع می‌کنند به تهمت زدن و پرونده سازی. این افراد در جامعه خشونت ایجاد می‌کنند که به نظر من این افراد باید کنار بروند. ادامه این مصاحبه از طریق اسکن کیوآر کد درج‌شده در وب‌سایت خبرگزاری ایسنا قابل مطالعه است.

دو هفته‌نامهٔ فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال هفتم/ شماره صد و سوم / آبان ماه ۱۴۰۱

آیا کاریزما ظهور می‌کند؟

خط فقر کشانده است و علی‌رغم قول‌های مسئولان کشور، روند گسترش مشکلات اقتصادی رو به رشد است و طبق نظرسنجی ها اکثر قریب به اتفاق جامعه امیدی به بهبود اوضاع اقتصادیشان ندارند.

همان‌گونه که گفته شد، پس از انقلاب، سواد گسترش جدی یافت. یکی از دلایل آن، آرمان‌های اولیه‌ی انقلاب و گسترش جدی سواد در تمام کشور بود. دومین دلیل به تأخیر انداختن ورود جوانان به بازار کار بود تا شرایط اقتصادی مساعد شود و دلیل سوم، مخصوصاً در باب تحصیلات تکمیلی، جذب تمام متقاضیان تحصیلات تکمیلی در داخل ایران بود. از همین رو، انواع دانشگاه‌های آزاد، غیرانتفاعی و پیام نور شکل گرفت و با پول خود مردم، امکان تحصیل در مقاطع بالاتر فراهم شد. این کار دو پیامد ناخواسته داشت: اول، بی‌ارزش‌شدن مدرک در ایران و دوم، گسترش آگاهی و رشد طبقه متوسط جدید در ایران بود.

اقتشار تحصیل‌کرده‌ی جدید خواهان دست‌یابی به مشاغل مرتبط با مدرک تحصیلی و هم‌چنین خواستار مشارکت در تصمیمات اجتماعی بودند. اما تیغ نظارت استصوابی، باعث شد با وجود رشد آگاهی و تقاضای مشارکت سیاسی در پی رد صلاحیت‌های گسترده مخصوصاً از مجلس هفتم به بعد، کاندیداهای مورد نظر برخی از مردم در انتخابات حضور نداشته باشند و اگر مشارکتی هم وجود داشت، انتخاب بین بد و بدتر از نظر گروهی از مردم بود؛ اما به نظر می‌رسد انتخابات ۱۳۹۶ احتمالاً آخرین‌باری بود که مردم به امید بهبود فضا تن به چنین انتخاباتی دادند. پس از آن، دو انتخابات مختلف برگزار شد که مشارکت در هردوی آن‌ها زیر ۵۰درصد بود.

چیزی شبیه نظارت استصوابی به‌عنوان گزینش در نظام بوروکراتیک نیز حاکم شد. همین گزینش‌های سخت‌گیرانه‌ی عقیدتی، راه ورود بسیاری از نیروهای تحصیل‌کرده‌ی نخبه برای حضور در مشاغل رسمی و حتی نیمه‌رسمی را بست. حتی مشارکت‌های اجتماعی از قبیل شرکت در نهادهای مدنی نیز با همین نگاه امنیتی و گزینشی، دچار مخاطره شد. به‌گونه‌ای‌که هرگونه کار جمعی از سوی نهادهای امنیتی به عنوان خطر امنیتی نگریسته شد؛ جایی که یکی از موفق‌ترین خیره‌های کشور، یعنی «جمعیت امام علی»، علی‌رغم هشدارهای گسترده‌ی فعالین اجتماعی و اساتید دانشگاهی، تعطیل شد و امید به کار مدنی هم رو به کاهش رفت. بر این اساس باید اذعان کرد که جمهوری اسلامی با بحران مشارکت نیز روبه‌رو است و اکثر جوانان امیدی به حضور در بدنه دولت و حتی اشتغال در موقعیت مناسب نیمه‌دولتی ندارند.

در طی سال‌های ۷۶-۸۴ تا حدی روابط ایران با سایر کشورهای جهان رو به بهبود رفته بود و همین بهبودی نسبی باعث شد تا فروش نفت به میزان سال‌های ۵۷-۵۶ برسد. تنها نکته این بود که قیمت جهانی نفت در این دوران به‌شدت سقوط کرده بود و با حدود ۱۰ دلار فروش می‌رفت. اما در دولت‌های دهم و یازدهم فرصتی تاریخی به دست آمد و قیمت نفت به بالاترین حد خود در جهان رسید و حتی بیش از ۱۰۰ دلار هم به فروش رسید، اما این درآمد هنگفت نه‌تنها اختلاف طبقاتی جامعه ایران را کم نکرد، بلکه باعث ایجاد رانت مالی گسترده برای برخی افراد و نهادهای خاص شد. بزرگ‌ترین اختلاس‌های تاریخ ایران در این دوران اتفاق افتاد و احساس نابرابری شدیدی در میان طبقات پایین رواج یافت. احساسی که در دولت‌های بعدی نیز به واسطه‌ی شکل‌گیری فسادهای سازمان‌یافته، که توسط رسانه‌های اجتماعی جدید آشکار می‌شد، ادامه یافت.

از سال ۹۰ با گسترش برنامه‌ی هسته‌ای، تحریم‌های جهانی علیه ایران شدت یافت. هرچند در مدت کوتاهی به‌واسطه‌ی برجام، فشار تحریم‌ها برداشته شد، اما مجدد به دلایل متعدد، ایران گرفتار تحریم‌های گسترده شد. فروش نفت در این دوران به کم‌ترین حد خود در تاریخ پس از انقلاب رسید؛ از سوی دیگر تورم به‌شدت از رشد حقوق و دستمزد پیشی گرفت. سفره‌ی مردم به حدی کوچک شد که گروه‌های مختلف جامعه صدای‌شان بلند شد و همه‌ی این‌ها در حالی بود که هم‌چنان خبرهای ریز و درشتی از انواع اختلاس‌ها در صنعت فولاد و... به گوش می‌رسید. این نابرابری در توزیع ثروت و قدرت در میان اقلیت‌های قومی و مذهبی بروز و ظهور شدیدتری داشت.



به‌گونه‌ای که اگر به نقشه پراکنش فقر یا توسعه اقتصادی در ایران نگاهی بیاندازیم، به‌طور آشکار شکافی جدی میان استان‌های مختلف می‌بینیم. بر این اساس بحران توزیع در

انتهای دهه ۹۰ به‌شکل جدی به چشم می‌خورد.

ساخت حکومت جمهوری اسلامی، ساختی نیمه‌باز است و کم‌کم با اعمال نفوذ بیش‌تر نهادهای انتصابی در انتهای دهه ۹۰، به سمت بسته‌شدن می‌رود. همین امر باعث شده در جنبش‌های سال ۸۸، ۹۶ و ۹۸ بیش‌تر رئیس جمهوری‌های وقت در شعارها و اعتراضات مورد هدف مردم معترض قرار می‌گرفتند اما در جنبش «زن، زندگی، آزادی» در ۱۴۰۱، شعارها سمت و سویی دیگر داشت.

همین یک‌دستی نهادهای مختلف حاکمیتی باعث شد تا نارسایی‌ها و شیوع بحران‌های ناکارآمدی اقتصادی، مشارکت و توزیع را از چشم حاکمیت ببینند. البته شایان ذکر است که رسانه‌های مخالف رژیم در نشان‌دادن مشکلات و ناتوانی‌ها از سوی حکومت موفق عمل کردند و رسانه ملی نه‌تنها نتوانست این انگاره‌ها را در ذهن مردم ایران تغییر دهد، بلکه با حمایت‌های ناشیانه به آن دامن هم زد.

پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی، کم‌کم روحانیون زمام امور را به دست گرفتند و با توجه به موقعیت ممتاز امام خمینی(ره) در سال‌های اول انقلاب، در پی ایجاد حکومتی با متر و معیار اسلامی برآمدند. در این راه، مهندسی‌های فرهنگی گسترده‌ای رقم خورد. از انقلاب فرهنگی و اخراج صدها استاد دانشگاه گرفته تا اجبار در رعایت حجاب شرعی و برقراری نمازهای جمعه و جماعت. اما مهم‌ترین اقدامات را باید در تغییر سرفصل‌های درسی مدارس و دانشگاه‌ها و اجباری‌شدن دروس معارف و دینی دانست. هم‌زمان با این، رادیو و تلویزیون نیز به تسخیر همین رویکرد درآمد.

در سال‌های ابتدایی به دلیل هم‌بستگی و اعتماد نهادی بسیار زیادی که به انقلابیون وجود داشت و هم‌چنین به دلیل جنگ با دشمن خارجی، این فضا با مقاومت کمی روبه‌رو شد و توانست سیطره‌ی خود را محقق کند؛ اما رفته‌رفته با شکل‌گیری اتفاقات مختلف، از جمله گسترش شبکه‌های ماهواره‌ای و کاهش مرجعیت رسانه ملی و هم‌چنین گسترش شبکه‌های اجتماعی جدید، آن سیطره رو به افول رفت. دلیل اصلی آن شاید آموزش افراطی آموزه‌های دینی از سوی تمام نهادهای رسمی و از سوی دیگر ناکامی در محقق کردن آرزوها و وعده‌های انقلابی بود. می‌توان رگه‌های زیادی از نافرمانی‌های مدنی را از ابتدای دهه ۷۰ جست‌وجو کرد، اما تا سال ۸۸ هیچ‌کدام از آن‌ها به صورت علنی در نیامد. در این سال با اعتراضات میلیونی مواجه بودیم که هرچند جنس آن سیاسی بود، اما رگه‌های مخالفت فرهنگی و اجتماعی هم در آن دیده می‌شد. این دیگی بود که در حال پختن ایدئولوژی جدید در تقابل با ایدئولوژی سنتی جمهوری اسلامی بود؛ ایدئولوژی‌ای که کم‌کم توان خود را در زمان‌های مختلف از دست داده بود و خود را با تحولات جدید اجتماعی به روز نکرده بود.

حال با توجه به نکات گفته‌شده به سوال اول برمی‌گردیم؛ این تحولات و پیامدهای آن از جمله بحران‌های اجتماعی، ناکارآمدی اقتصادی، توزیع و مشارکت و هم‌چنین فرسودگی ایدئولوژی سنتی و شکل‌گیری ایدئولوژی‌های جدید رقیب، چطور به ایجاد زمینه برای ظهور رهبری کاریزماتیک می‌انجامد؟

در جمع‌بندی مطالب بالا می‌توان گفت که متاسفانه در چند دهه گذشته به‌خطر فقدان یک نگاه سیاست‌گذارانه اجتماعی کلان، و با توجه به از دست‌دادن فرصت‌های گوناگون اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، جامعه ایران در تمام ابعاد در شرایط بحرانی به سر می‌برد. این وضعیت باعث حالتی از کدنگی نهادی در میان قسمتی از ایرانیان شده است؛ به‌نحوی‌که از نهادهای سنتی و حتی نهادی مثل خانواده، دین، آموزش و... کنده شده‌اند و نهادهای جدیدی هم برای جذب آن‌ها شکل نگرفته است. این وضعیت با توجه به ایجاد چندین موج جنبشی در چند سال اخیر، مولد ظهور رهبر یا رهبران کاریزماتیک است (در سطح خرد می‌توانیم ظهور رهبران جدید را در فضاهای مجازی مشاهده کنیم). بخش بزرگی از مردم ایران در جست‌وجوی کاریزمای خود هستند. اگر کسی بتواند گسست‌های فعلی جامعه ایران را ذیل گفتمانی جدید صورت‌بندی کند، می‌تواند به‌عنوان کاریزما ظهور کند؛ یا حتی شکل‌گیری انواع کاریزماهای خرد بسیار محتمل است. تنها راه حل، حل بحران‌ها و در پی آن کاهش میل کاریزماجویی‌ست.

دورفمن در کتاب «شکستن طلسم وحشت» به ظرافت و تیزنگری توانسته فضای موجود در شیلی پیش و پس از کودتا و نیز شکاف‌های جدایی‌انداز میان مردم را توصیف کند. چه، آن بخشی از جامعه که زخمی و قربانی رژیم فاشیستی پساکودتا و در جست‌وجوی انتقام‌اند و چه بخش دیگر مردم بهره‌مند از امتیازات آن رژیم که روایت دیگری را از دوران حکومت پینوشه دارند؛ او در عین حال، به ورطه دیگر میان‌نسلی اشاره می‌کند که از آن دوران فقط خاطره‌های تلخی را از مادر و پدرانشان شنیده‌اند و خود فضای وحشت و اختناق را تجربه نکرده‌اند. سرانجام به این اندیشه می‌رسد، حال که «ورطه‌ای وجود دارد. (و) پرتگاهی از خاطره، باید در آن سفر کنیم و روی آن پل بزنیم» اما چالش او بیش و پیش از «شکستن طلسم وحشت» و هراس، همانا جدوی فراموشی و قدرت توجیه بی‌عدالتی است که در هر فردی از جامعه به‌گونه‌ای نهادینه شده است.

ادامه این یادداشت را می‌توانید از طریق اسکن کیوآر کد درج‌شده بخوانید.



دو هفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال هفتم / شماره صد و سوم / آبان ماه ۱۴۰۱

در گفت‌وگو با دکتر مقصد فراستخواه مطرح شد:

پایگاه اعتراض، جایگاه اعتراض

جامعه دچار چنین شکاف‌هایی شود، اعتراضات به سمت‌وسوی رادیکالیزه‌شدن رفته و گاهی نیز به خشونت کشیده می‌شود و زمانی‌که اعتراضات با پرهیز از خشونت و قانونمند دنبال شود، نتیجه‌ای در بر ندارد؛ به‌عنوان مثال عده‌ای از مرحله‌ی گفت‌وگوی احتمالی و خواسته‌های قانونمند خارج شده و به نافرمانی مدنی می‌رسند. هم‌چنین افراد از جنبش‌های بدون خشونت گذر کرده و نوبت به جنبش‌های اجتماعی خشونت‌آمیز می‌شود. خشونت، خشونت ایجاد می‌کند و خشونت‌های زبان‌بار جامعه را فرا گرفته و جامعه به‌جای کار، تولید، همبستگی اجتماعی، پیشرفت، بهره‌وری و افزایش درآمد اجتماعی، به‌سمت نابودی کشیده می‌شود؛ نارضایتی، ناپایداری و بی‌ثباتی شکل‌گرفته به کل جامعه لطمه می‌زند و آثار زبان‌باری را بر جای می‌گذارد و متأسفانه شرایطی به وجود می‌آید که بقای کشور، عزت و استقلال ملی و تمامیت ارضی به خطر بیوفتد. اگر هم کشورهای خارجی وارد شوند، تنها منافع خود را در سطح منطقه و بین‌الملل دنبال می‌کنند. مسئله‌ی قابل توجه دیگر ایدئولوژی‌ست. ایدئولوژی به‌معنای معرفت کاذب است، اما برای ما دشمن کاذب به حساب می‌آید. این معرفت کاذب ایجادشده، رابطه‌ی ما را با واقعیت محدود می‌کند و ما نمی‌توانیم با واقعیت ارتباط بگیریم؛ زیرا درون آن ایدئولوژی هستیم و مسئله‌ای که در بیرون اتفاق می‌افتد، مانع می‌شود که ما واقعیت‌ها را ببینیم. زمانی‌که حکومت نتواند مطالبات را قبول کند و در برابر آن مقاومت کند، جامعه ثبات خود را از دست می‌دهد.

اگر ما همه‌ی امکانات و نهادها را ناکارآمد بدانیم و صندوق انتخابات را مخدوش کنیم، مانند آخرین انتخاباتی که برگزار شد، شاید کمی زمان‌بر باشد، اما درنهایت جامعه رو به سراسیمگی قرار می‌گیرد و هیچ‌وقت ثبات ایجاد نمی‌شود. در عین حال بنده با شواهد و استدلال‌های زیادی اطمینان دارم که ما با این روش‌ها به‌هیچ‌عنوان نمی‌توانیم ایران را نگه داریم؛ کشور ناپایدار می‌شود و وحدت ملی، همبستگی اجتماعی، شور و شوق سازندگی، خلاقیت و توسعه پایدار را از دست می‌دهیم و جامعه را وارد گردونه‌هایی می‌کنیم که مدام در ناپایداری‌ست و کشورهایی که دیرتر از ما وارد مسیر توسعه شدند یا کشورهایی که هم‌زمان با ما در دوره‌ی قاجار وارد مسیر دگرگونی شدند، از ما جلوتر هستند. کشورهای آسیای جنوب شرقی و خاورمیانه در برخی از شاخص‌ها پیشی گرفتند؛ مثلاً ما از لحاظ پیشینه‌ی فرهنگی و استعدادهای انسانی مجموعه ثروت‌هایی داریم و رتبه‌ی ما در جهان ۱۴ است؛ این در حالی‌ست که به لحاظ نیک‌بختی اجتماعی در رتبه ۱۱۱ قرار داریم. پس ما درویشیم نشسته‌برگنج. ما بر روی گنج نشستیم، اما فقیریم و نمی‌توانیم از گنج‌های‌مان استفاده کنیم.



نمی‌توانند نماز فطر باشکوهی در تهران برگزار کنند. این در حالی‌ست که در لندن همین اهل سنت باشکوه‌ترین مساجد را دارند. در خصوص کودکان آن‌ها، که محصل هستند، علاوه‌بر زبان ملی باید کتاب‌هایی متناسب مذهب، دین و زبان فرهنگ و هویت آن‌ها تدوین شود. زمانی‌که به صورت قانونی یا غیرقانونی جلوی این‌ها گرفته شود، منجر به شکل‌گیری اعتراض می‌شود.

دسته‌ی دیگر را اعتراضات مدنی شامل می‌شود، هم‌چون مشارکت گروه‌های اجتماعی‌ای در انتخاباتی که شورای نگهبان مانع شده و صلاحیت آن‌ها را تایید نمی‌کند. در آن‌جا صندوق انتخابات نیز متعلق به همه نبوده و مشارکت سیاسی از آن‌ها منع شده و اعتراضات مدنی به وجود می‌آید.

اعتراضات حرفه‌ای، مربوط به قشر حرفه‌ای جامعه مانند وکلا، پزشکان، موسیقی‌دان‌ها و... است، که می‌خواهند نماینده‌ی خاص خود را داشته باشند و در انتخاباتی که برای صنف آن‌ها برگزار می‌شود، جلوی نفوذ دیگری گرفته شود و رأی‌گیری آزادانه داشته باشند. من معتقدم این اعتراضات شکل دومینو است؛ به‌طوری‌که ما مدام یک «دیگری» می‌سازیم که آن‌ها با جامعه بیگانه می‌شوند. سپس همه‌ی این دیگری‌ها فوران کرده و در کنار هم شروع به اعتراض می‌کنند و هرکس دلیل خودش را برای اعتراض دارد.

حالا این دیگری‌هایی که مدتی خاموش ماندند و حقوق‌شان تضعیف شده، خشم‌های فروخورده‌شان سر باز کرده است. در این اعتراضات افراد به‌دنبال حق و حقوق از دست‌رفته‌ی خود هستند که می‌خواهند با مشارکت، تغییری در قوانین و ساختارها ایجاد کنند. اگر دولت نخواهد اصلاحات لازم را انجام و حقوقی برای آن‌ها در نظر بگیرد و نهاد‌های لازم وجود نداشته باشند که این اعتراضات را به شکل قانونی دنبال کند؛ آن حرکت آرام و قانونمند به یک حرکت و اعتراض رادیکالی تبدیل می‌شود، که به جای اصلاحات، تغییر حکومت و نظام سیاسی را خواستار می‌شود. آن نخواستن نتیجه‌ی عدم امکان قانونمند اصلاحات است. وقتی اصلاحات به‌موقع بر روی جامعه بسته و اعتراضات سرکوب شود، تدریجاً به سمت اعتراضات رادیکالی می‌رود.

یک اعتراض معمولاً چه اهدافی را دنبال می‌کند؟

اهداف گاهی اصلاح‌طلبانه است؛ گاهی رفتار کافی نیست و جامعه تغییر در قوانین، نهادها، آیین‌نامه‌ها و سیاست‌نامه‌ها را خواستار است. مثلاً یک زمانی هدف از اعتراضات این است که مسئولان رفتارشان را عوض کنند؛ برای نمونه مسئولی که دچار فساد شده، محاکمه شده، یا برای این موضوع روند قضایی پیش گرفته شود. بنابراین جامعه ممکن است به‌دنبال اصلاحات ساختاری باشد که این موضوع نیز گاهی اوقات نتیجه‌بخش نیست و باید به یک رفتارندم یا

همه‌پرسی و سپس به یک

قانون اساسی تبدیل شود؛

اما وقتی که همه درها به

روی افراد بسته می‌شود،

آن‌زمان به‌دنبال تغییر

حکومت می‌روند.

کشورهایی که توسعه

یافتند در آن‌ها زمینه‌های

مشارکت قانونمند و

دموکراتیک وجود دارد

و معمولاً به‌ندرت در

آن‌جا تغییر رژیم اتفاق

می‌افتد؛ اما در کشورهایی

که در مرحله‌ی اصلاح

رفتار، ساختار، نظام‌های

اولیه و پیگیری مطالبات

دنبال‌نشده هستند، کل

رژیم فرو می‌باشد و برای

جامعه هزینه‌های زیادی

ایجاد می‌کند. در این

موقعیت جامعه نمی‌آید

بگوید چون برای من

هزینه‌های زیادی دارد، از

حقم می‌گذرم؛ زمانی‌که

و ابراز وجود هستند، اما دائماً سرکوب می‌شوند و در نتیجه جامعه رادیکالیزه می‌شود. هم‌چنین در خود جامعه نیز نفاق و چنددستگی به وجود می‌آید.

به‌عنوان مثال برخی از تشکلهای دانشجویی به‌جای این‌که با دانشجویان دیگر گفت‌وگوهای انتقادی داشته باشند و باعث شوند افراد دیدگاه‌های مختلف خود را با یک‌دیگر به اشتراک بزنند؛ بیگانگی و کینه‌توزی را در بدنه‌ی دانشجویی ایجاد کرده و تعارضات اجتماعی را برمی‌انگیزند. در سطح کلان‌تر و در جامعه نیز به همین شکل است؛ مثلاً در جامعه‌ای که دموکراتیک است، این اتفاق نمی‌افتد. زیرا حکومت هیچ‌وقت نمی‌آید حزب کارگر را به جان حزب محافظه‌کار بی‌اندازد، یا در حقیقت قواعد دموکراسی اجازه‌ی این کار را به دولت نمی‌دهد. در جوامع غیردموکراتیک این‌چنین بی‌احتیاطی‌هایی بین افراد جامعه چنددستگی به وجود آورده که بسیار زبان‌بارتر است. این‌گونه جوامع با دیدگاه‌های سرد خود، بر اساس قوانین و سلسله قراردادهای اجتماعی وضع‌شده می‌چرخند و در نتیجه افراد آن جامعه را از تغییر شرایط دل‌سرد می‌کنند. درنهایت مهاجرت‌ها اتفاق می‌افتد که موجب فرار سرمایه مادی و خالی‌شدن جامعه از سرمایه‌ی انسانی می‌شود. افراد مهاجر، ضمن این‌که به آب‌و‌خاک کشور خود تعلق خاطر دارند، اما در حین حال از سیستم مدیریتی ناراضی هستند.

اما افرادی‌که امکان مهاجرت کردن ندارند، اقدام به کنش‌ها و فعالیت‌هایی می‌کنند که از یک‌سو، باعث ناپایداری و بی‌ثباتی جامعه می‌شوند و از سوی دیگر، افراد، مهجور و بیگانه شده و با دولت و قوانین سیاسی کشور همراهی نمی‌کنند. از آن‌جایی‌که ثبات و امکان‌های توسعه از جامعه برمی‌خیزد، بی‌ثباتی جامعه سبب شکاف بین ملت و دولت می‌شود. افراد مقیم داخل و خارج کشور می‌بینند کسانی به وسیله‌ی رانت‌ها به جایگاه و مقام می‌رسند و افراد مهجور به‌دنبال کار و زندگی خود می‌روند و در نهایت جامعه بدون تکاپو، هم‌بستگی، خلاقیت و بهره‌رویی اجتماعی و ملی نابود می‌شود.

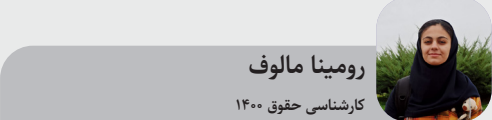
بزرگ‌ترین سرمایه و دل‌بستگی ایران، سرمایه‌ی انسانی‌ست. هیچ‌چیزی در جامعه بدون انسان معنا ندارد؛ زیرا آن‌ها سرمایه‌ی پایدار و تجدیدپذیر هستند، که هیچ‌وقت تمام نمی‌شوند. اگر چیزی مانع این بهره‌وری شود؛ افرادی مهاجرت کرده و افراد مقیم کشور نیز با جامعه بیگانه می‌شوند و سرمایه‌های انسانی دیگر به بهره‌روی نمی‌رسد. زمانی‌که این‌ها نباشد جامعه دچار ضعف و نابودی می‌شود که امیدوارم شاهد چنینی اتفاقاتی در ایران نباشیم.

شما برای اعتراضات چه دسته‌بندی‌هایی را متصور هستید؟ و آیا اگر به‌هردلیلی معترضان نتوانند خواسته‌های خود را به شکل مسالمت‌آمیز مطرح کنند، آیا چرخه‌ی اعتراض شدیدتر و رادیکالیزه نمی‌شود؟

اعتراضات، به چند دسته تقسیم می‌شوند. دسته‌ی اول مربوط به بخش‌های صنفی‌ست؛ به‌عنوان مثال کارگران، معلمان، بازنشستگان در چندسال اخیر اعتراضاتی داشتند که نوعاً این‌گونه اعتراضات نتیجه‌ای ندارد.

یک‌دسته از اعتراضات می‌تواند اجتماعی باشد؛ به‌عنوان مثال زنان دچار نابرابری‌های نهادینه هستند. در جامعه‌ی ما با این‌که بخش زیادی از افراد گرفتار تبعیض و نابرابری هستند، اما مردان بیش‌تر از حقوق قانونی برخوردارند، که زنان از آن محروم‌اند. در حال حاضر در کشور ما تعداد دانشجویان دختر از پسران بیش‌تر است، اما نرخ مشارکتی اقتصادی زنان چندین برابر کم‌تر از مردان بوده، که دلیل این موضوع به ساختارها مرتبط می‌شود. مثلاً زن‌ها هر لباسی که دوست داشته باشند، می‌توانند بپوشند و در واقع فردی دوست دارد پوشش داشته باشد و فردی مایل به این کار نیست. همه‌ی مردم، با هر سن و جنیستی محترم هستند. وقتی کسی نمی‌خواهد چنین پوششی داشته باشد، با اجبار حکومتی روبه‌رو می‌شود. در دهه‌ی ۶۰ پسران برای پوشیدن آستین کوتاه در دانشگاه به کمیته انضباطی دعوت می‌شدند، اما امروزه نابرابری‌ها متوجه زنان است.

یکی دیگر از دسته‌بندی‌های اعتراضات، تقابل اقوام اهل سنت و شیعه با یک‌دیگر است. این افراد در ایران با محدودیت‌هایی مواجه می‌شوند. اهل سنت، همان‌طور که از اسم آن‌ها پیداست، سنت‌گراتر از ما هستند؛ اما آن‌ها



رومینا مالوف

کارشناسی حقوق ۱۴۰۰

پیش‌مصاحبه: از اواخر شهریورماه و آغاز جنبش‌های اعتراضی مدنی ۱۴۰۱، بسیاری از افراد جامعه خواستار تغییراتی ساختاری در مسائل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور شده‌اند. نحوه‌ی مواجهه‌ی حکومت با این اعتراضات و عدم توجه به مطالبات اجتماعی، موجب شعله‌ورتر شدن خشم مردم و ایجاد ناآرامی‌هایی در فضاهای عمومی شده است. در مصاحبه‌ی پیش رو با دکتر مقصد فراستخواه، عضو هیئت علمی مؤسسه‌ی پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی، به دلایل شکل‌گیری یک اعتراض و وظایف حکومت پیرامون خواسته‌های مردمی پرداخته‌ایم، که تقدیم مخاطبان وقایع اتفاقیه می‌شود.

همان‌طور که می‌دانید سالانه در سراسر دنیا به دلایل متعدد اعتراضاتی شکل می‌گیرد که اکثر اوقات به خیابان‌ها کشیده می‌شوند. به نظر شما ریشه‌ی شکل‌گیری یک اعتراض از کجا نشات می‌گیرد؟

در جامعه نهاد‌های مختلفی وجود دارد که با یک‌دیگر هم‌کاری می‌کنند. اگر تعدادی از این نهادها نباشد، جامعه فعالیتش مختل می‌شود. جامعه‌ی بدون این‌گونه نهادها مانند بدنی‌ست که بخشی از اندام‌ها و بافت‌هایش مختل شده باشد؛ طبعاً بدن بدون فعالیت اعضای خود نمی‌تواند کار کند. هرچند شاید بشود گفت جامعه نسبت به بدن انسان سیستم پیچیده‌تری دارد؛ اما از این جهت قابل قیاس است که زمانی‌که اندام‌ها یا نهاد‌هایی وجود ندارند، یا کارکرد آن‌ها متخل شده و نمی‌توانند درست کار کنند؛ یعنی بدکارکرد یا ناکارکرد شدند، در آن صورت جامعه دچار اختلال می‌شود.

یکی از این نهاد‌های اجتماعی، «نهاد مطالبات» است؛ به این معنا که در یک سیستم اجتماعی باید نهاد‌های خاصی وجود داشته باشد تا به صورت مداوم مطالبات اجتماعی را منعکس و پی‌جویی کند؛ جامعه را از نابرابری و بی‌عدالتی‌ها پاکیزه نگه دارد؛ از شکاف بین ملت و دولت جلوگیری کرده و نظم اجتماعی را پویا سازد. در این صورت یک جامعه می‌تواند متحول شده و توسعه پیدا کند. وقتی نهاد مطالباتی نباشد، یا به عبارتی مطالبات اجتماعی نهادینه نشده باشد؛ طبیعتاً مطالبات منعکس نشده و جامعه دچار اختلال می‌شود.

به‌عنوان مثال یک جامعه‌ی خرد هم‌چون دانشگاه را در نظر بگیرید؛ باید یک نهاد اجتماعی وجود داشته باشد که مجامع و صنف‌های دانشجویی بتوانند مطالبات خود را به آن اعلام کنند. حالا شما فرض کنید این نهاد و مجامع و صنف دانشجویی وجود نداشته باشد، یا در اختیار یک نهاد دولتی یا شبه دولتی مانند بسیج قرار بگیرد؛ مسلماً اگر دانشجویان نتوانند نهاد صنفی داشته باشند، مطالبات‌شان روی هم تلنبار شده و موجب شکل‌گیری اعتراض می‌شود. در حقیقت فرق اعتراضات و مطالبات در این است که مطالبات قبل از وقوع واقعه است، اما متأسفانه زمانی‌که مشکلاتی به وجود می‌آید و مطالبات، نهادی برای پیگیری نداشته باشد، یا اگر توسط نهادی سرکوب شده باشد؛ آن‌وقت این مطالبات جمع شده و تبدیل به اعتراضات می‌شود.

در مثال ذکرشده‌ی بالا، دانشجویان به صورت قانونمند می‌توانند در دانشگاه جمع شده و تحصن کنند؛ این از روش‌هایی‌ست که اعتراض‌شان منعکس می‌شود. زمانی‌که دولت در مسیر اعتراضات آن‌ها محدودیتی ایجاد کند و در مقابل آن‌ها ایستادگی کند؛ آن‌وقت اعتراضات رادیکالی شده و شورش‌های اجتماعی به وجود می‌آید که وضعیت جامعه را به‌سمت دیگری می‌برد.

زمانی‌که اعتراضات قانونمند نادیده گرفته شده و منعکس نشود؛ همه‌چیز دچار اختلال شده و حقوق افراد جامعه تضعیف می‌شود. این نارضایتی‌های انباشته‌شده و شکاف بین ملت و دولت، بزرگ‌ترین مشکل تاریخی ماست. زمانی‌که بین ملت و دولت بیگانگی به وجود می‌آید و دولت برای جامعه منقور شود، مشروعیت خود را از دست می‌دهد. به تعبیر علمی، ملت نسبت به دولت جری‌تر شده و دولت، بیگانه و «دیگری» می‌شود. طبعاً این شکاف، جامعه را از کار، فعالیت، توسعه و دانشگاه را از خلق و بهره‌گیری از دانش محروم می‌کند. افراد جامعه به‌نوعی طالب آزادی، مشارکت

نگاه ویژه

۴

حامد بخشی

عضو هیات علم گروه علوم اجتماعی پژوهشکده گردشگری جهاد دانشگاهی



اعتراضات، چه از نوع خیابانی و غیر آن، از ویژگی‌های یک جامعه‌ی نرمال است. انتظار می‌رود در یک جامعه‌ی نرمال، افراد یا صنوف جامعه نسبت به مسائلی اعتراض داشته باشند و این اعتراض خود را به شکل نمادین در قالب تجمعاتی به حاکمیت ابراز کنند. در واقع چنین تجمع‌ها یا راه‌پیمایی‌هایی، که معمولاً بارزترین شکل و میدان آن در خیابان و فضاهای عمومی‌ست، نه‌تنها موضع و گرایش معترضین را به حاکمیت منتقل می‌کند، بلکه میزان قوت و حمایت مردمی آن را نیز نشان می‌دهد. به‌علاوه، اعتراضات و تجمعات خیابانی ابزار فشار گروه‌های مردمی به حاکمیت نیز هست. از این‌رو، در جوامع مردم‌سالار تلاش می‌شود تا شرایط برای چنین اعتراضات مردمی مهیا شود. به این‌ترتیب حاکمیت به‌طور طبیعی بیش‌تر با خواسته‌ی مردم انطباق پیدا می‌کند و رضایت و همگرایی ملت و دولت افزایش می‌یابد.

در قانون اساسی کشور ما نیز صراحتاً از آزادی تجمعات مردمی و نیز احزاب سیاسی سخن رفته و قرار بوده که گروه‌های مردمی و سیاسی بتوانند از مجاری قانونی خواسته‌های خود را در خیابان فریاد زنند. از این‌رو، نفس اعتراضات مردمی امری طبیعی و مقتضی یک دولت-ملت نرمال است؛ اما زمانی‌که چنین مجاری قانونی به هر دلیلی معطل گذاشته می‌شود و اجازه‌ی تجمعات و راه‌پیمایی‌های خیابانی جز در مسیر حمایت از حاکمیت داده نمی‌شود، چنین اعتراضاتی به شکل انفجارهای مردمی بروز پیدا می‌کنند.

متأسفانه در کشور ما اعتراضات غیرحاکمیتی همواره نامشروع تلقی شده و اگر چند روزی با آن مماشات شده، در نهایت به دلیل عدم توانایی یا خواست حاکمیت در تأمین شرایط اعتراض، به‌سرعت با برخی رفتارهای غیراجتماعی (هم‌چون وندالیسم …) همراه و نهایتاً دچار مشکلات جدی شده است.

این مسئله باعث شده که همواره یک روایت در رابطه‌ی حاکمیت و مردم تکرار شود:

•حاکمیت و مردم، دشمنانی دارند.

•اگرچه مشکلاتی وجود دارد، اما مسئولان مجدانه در تلاش برای حل آن‌ها هستند.

•هر گونه اعتراض مردمی موجب سوء استفاده‌ی دشمنان می‌شود.

نسل رسانه‌های اجتماعی

قرن بیست‌ویکم را عصر رسانه‌های اجتماعی نامیده‌اند و جوانانی که به‌عنوان دهه‌هفتادی و دهه‌هشتادی می‌شناسیم، درواقع نسل رسانه‌های اجتماعی هستند؛ با این رسانه‌ها بزرگ شده‌اند و به‌شدت متأثر از طبیعت و فرهنگ این رسانه‌ها هستند. هر رسانه‌ای به واسطه «ساختار فنی» آن یا آن‌چه برخی به‌اصطلاح «طبیعت رسانه‌ای» می‌نامند، فرهنگی دارد، اقتضائات و مختصات خاصی دارد، تأثیری بر روابط اجتماعی و… می‌گذارد. ساختار فنی و طبیعت رسانه‌ای مکانیسم ساخت معنا در ذهن مردم را تعیین می‌کند. روزنامه، رسانه خواندن است و خواندن نوعی فکرکردن است. روزنامه جای خواندن گزارش و تحلیل است و ابزاری برای تأمل‌کردن. اگرچه نویسندگان و تحلیل‌گران در روزنامه‌های مختلف یک‌دیگر را به چالش می‌کشند، اما در نهایت به گفتمان مستقر کمک می‌کنند. تلویزیون، رسانه تصویر است و سرگرمی؛ و تصویر فریبنده و اغواگر است و ازاین‌رو تلویزیون حاکم بر قرن بیستم بود؛ رسانه‌ای که ذاتا مخاطب را توده‌ای و منفعل می‌بیند و یکپارچه‌ساز است؛ بنابراین مهم‌ترین ابزار بازتولید گفتمان مستقر به شمار می‌رود.

ادامه این یادداشت را می‌توانید از طریق اسکن کیوآر کد درج‌شده بخوانید.

دو هفته‌نامهٔ فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال هفتم/ شماره صد و سوم / آبان ماه ۱۴۰۱

تحلیلی بر اعتراضات سراسری ۱۴۰۱؛

فریادها به کجا می‌رسد؟

یک راه معمول و معتبر برای شناخت خواسته‌ی معترضان، تحلیل شعارهای آنان است. شعارهای اعتراضی اخیر را از دو منظر محتوا و شکل (فرم) می‌توان تحلیل کرد. تحلیل فرمی شعارها بیش‌تر سبک زندگی و ارتباطی معترضان را، که عمدتاً متولدین دهه‌ی ۸۰ هستند، نشان می‌دهد. بی‌اعتنایی به تابوهای گفتاری و نزاکتی نسل‌های پیشین با طرح بی‌پروای واژگان متنوعه‌ی جنسی (در قالب آن‌چه شعارهای رکیک نامیده می‌شود) از این زمره است. اما به لحاظ محتوایی که بیش‌تر منظور نظر این نوشتار است، چند ویژگی آشکار را می‌توان در آن‌ها برشمرد:

۱.بی‌اعتنایی به شعارهای سیاسی مورد حمایت گروه‌ها و احزاب سیاسی اپوزیسیون و غیر آن. علی‌رغم حمایت وسیع گروه‌های اپوزیسیون، اما تأثیرپذیری اعتراضات مردمی در شعارها از این گروه‌ها بسیار اندک و نزدیک به صفر بوده است. معترضین (با پیشاهنگی نسل دهه‌ی ۸۰) شعارهای

خودش را دارد و آن‌ها را فریاد می‌زند.

۲.برخلاف شعارهای درون‌حاکمیتی و اصلاح‌طلبانه‌ی دو جنبش مدنی قبل (۷۸) و ۸۸ به‌ترتیب با خواسته‌های محوری آزادی مطبوعات و احزاب، و تجدید نظر در آرای انتخابات ریاست جمهوری)، شعارهای مطرح‌شده در این اعتراضات ماهیتی براندازانه و بر-حاکمیتی دارد.

۳. اگرچه طیف وسیعی از موضوعات اعتراضی در قالب عبارت‌های «برای…» طرح شده، اما می‌توان به‌ستوه‌آمدن

از فشارها و محدودیت‌های اجتماعی و در مقابل، خواست «آزادی‌های اجتماعی» را به‌عنوان مضمون محوری و اثباتی شعارهای مطرح‌شده، که از قضا عامل شروع‌کننده و دوام‌دهنده‌ی این اعتراضات نیز بود، دانست.

سناریوهای پیش روی اعتراضات اخیر

اعتراضات اخیر روزبه‌روز بیش‌تر به سمتی پیش می‌رود که موجب جان‌باختن معترضین در خیابان‌ها می‌شود. روند اعتراضات به گونه‌ای‌ست که تعداد بیش‌تری از معترضین به‌دلیل خشونت‌بار بودن اتفاقات کنونی آسیب می‌بینند و این از سویی تحریک و انگیزش تازه‌ای به فضای اعتراضی خیابانی می‌دهد و از سوی دیگر، خشونت متقابل معترضین علیه نه تنها ماموران امنیتی-انتظامی یا لباس شخصی که حتی صنوف به‌ظاهر طرفدار حاکمیت، نظیر روحانیون، را نیز بر انگیزخته است.

علی‌رغم آن‌که جنبش اعتراضی اخیر علاقه‌ای به استفاده

نگاهی به حرکت‌های جمعی در دهه‌های اخیر؛

قطار به مقصد گذار

با توجه به آن‌چه به عنوان نمونه‌ای از جنبش‌های بی‌سر در دهه‌ی اخیر بررسی کردیم، اکنون معیارهای تطبیق‌دهنده‌ی جنبش‌ها دچار تزلزل می‌شوند و سپس چند پرسش مطرح خواهد شد: آیا الزاما یک جنبش موفق، جنبشی دارای راهبر است؟ چه‌چیز یا چه کسانی نقش رهبران جنبش‌های امروزه را بازی می‌کنند؟ در واقع برای شنیدن سخن یک جنبش به چه کسی و چه چیزی باید مراجعه کرد؟

صدایی نو به‌نام خرد جمعی

در نتیجه‌ی جنبش‌هایی که بررسی شد، دانستیم که صدای جدیدی در میان مردم شنیده می‌شود که می‌تواند منجر به وقایع نوینی در جامعه باشد. امروزه با گسترش فضای مجازی ارتباط هرچه بیش‌تر شهروندان با یک‌دیگر و از همه مهم‌تر بی‌اعتباری رسانه‌های غیر دموکراتیک ملی در برابر رسانه‌های مردمی، احتمالاً شاهد یک خرد جمعی هستیم که هم‌صدا دست به یک مقاومت مدنی در برابر آن‌چه جمع نمی‌خواهد و برای آن‌چه جمع می‌خواهد، می‌زنند.

خرد جمعی همان است که کریستوفر کبریس، استادیار روان‌شناسی کالج نیویورک، درباره آن می‌گوید: حساسیت اجتماعی به این ارتباط دارد که اعضاء تا چه اندازه به خوبی احساسات یک‌دیگر را درک می‌کنند، که یعنی وقتی افراد یک گروه اجتماعی هم‌زمان با یک‌دیگر طبق آن‌چه تجربه کرده‌اند به هدفی، اندیشه و رفتار می‌کنند؛ در آن گروه خردجمعی شکل گرفته است. در اهمیت این فهم جمعی باید گفت: گروه‌هایی که یک فرد در آن‌ها بر عقاید دیگران چیره بود، از هوش جمعی کم‌تری در مقایسه با گروه‌هایی که در آن‌ها جریان بحث چرخش متعادل‌تری داشت، برخوردار بودند.

مقاومت مجازی؛ چه کسی بیش‌تر، چه کسی کم‌تر؟

با احتساب فضای مجازی، ما در بسیاری از این جنبش‌های



از شعارها یا شیوه‌های اعتراضی جنبش‌های پیش از خود ندارد، اما همان رویه‌ای که در انقلاب ۵۷ موجب شکل‌گیری امواج پی‌درپی خیزش‌های مردمی شد، یعنی استفاده از رویدادهای هفتم و چهلم معترضین فوت‌شده در خیابان، مجدداً برای شکل‌گیری و تجدید قوای اعتراضات رو به افول به کار گرفته شده است. از این رو، به نظر می‌رسد معترضین به‌واسطه‌ی خشم‌های برانگیخته‌شده به‌صورت مکرر، هم‌چنان به جنبش‌های اعتراضی ادامه دهند.

به لحاظ منطقی سه سناریو پیش روی حاکمیت در تقابل یا تعامل با معترضان وجود دارد:

۱.کوتاه آمدن حاکمیت در برابر خواسته‌های محدود معترضان جهت ایجاد آزادی‌های اجتماعی و وعده‌ی اصلاح امور (سناریویی که بیش‌تر توسط سیاست‌مداران اصلاح‌طلب پیشنهاد می‌شود).

۲.یافشاری بر رویه‌های موجود و تلاش برای فرونشاندن اعتراضات بدون دادن امتیازی به معترضان (آن‌چه عمدتاً توسط هسته‌های متنفذ درون‌حاکمیتی حمایت می‌شود).

۳.سرکوب اعتراضات و سپس کاهش محدودیت‌های اجتماعی در جهت خواست معترضان.

سناریوی اول بر خلاف رویه‌ای‌ست که تا کنون حاکمیت در برابر جنبش‌های اعتراضی داشته است. یک باور درون‌حاکمیتی آن است که هرگونه کوتاه‌آمدنی، نشانه‌ی مشروعیت‌بخشی به معترضین و در نتیجه حمایت ضمنی از آن است. به نظر می‌رسد کوتاه آمدن حاکمیت او را به سمت زنجیره‌ای از عقب‌نشینی‌ها به پیش ببرد که با آن‌چه هویت و اصول ایدئولوژی انقلاب می‌دانند در تعارض است. به همین دلیل، به نظر می‌رسد حاکمیت این سناریو را انتخاب نخواهد کرد.

سناریوی دوم همان است که تا کنون دنبال شده است. تاکید دبیر ستاد امر به معروف بر حفظ گشت ارشاد مویدی بر این مدعاست. فرجام اتخاذ این سناریو آن خواهد شد که حاکمیت حتی در صورت توفیق در مهار اعتراضات اخیر، بذر طوفان‌های بزرگ‌تری در آینده بسیار نزدیک را می‌کارد که دیگر قابل کنترل نخواهد بود.

سناریوی محتمل سوم، مهار اعتراضات و سپس اصلاح رویه‌ها مطابق خواست معترضان است. این رویه‌ای‌ست که پیش‌تر توسط حکومت‌هایی هم‌چون یوگوسلاوی در دوران جنگ سرد به کار گرفته شد؛ اما هم‌چنان به‌دلیل گره‌خوردن خواست‌های جنبش اعتراضی اخیر با اصول ایدئولوژیک حاکمیت، به نظر نمی‌رسد حتی چنین سناریوی بینابینی نیز از سوی حاکمان اتخاذ شود؛ هرچند که در اعمال محدودیت‌های اجتماعی، تا مدتی ماشات شود.

بی‌سر می‌بینیم که مثلاً پس از خودسوزی کارگر تونسسی، عده بسیاری دست به انتشار توییت یا پست‌های اینستاگرامی در این‌باره می‌زنند که خود نشان از متأثر شدن جمع و سپس متأثر کردن اجتماع در باب یک تجربه مشترک است. به تبع عده‌ی مقابل آن‌ها می‌کوشند تا جنبش‌ها را با عناوینی بی‌اعتبار، سطحی و اصطلاحاً زرد نشان دهند. یکی از این عناوین مجازی‌بودن است. افراد گروه مقابل معترضین، این خرد جمعی را متأثر از هیجانات رسانه‌ای می‌خوانند تا بگویند این هیجان به‌وجودآمده تحت تأثیر عقاید عده اندکی از مخالفان به شمار می‌آید و الباقی افراد به علت عدم سواد رسانه‌ای دنباله‌رو این عقاید هستند. این درحالی‌ست که امروزه صاحبان قدرت در خط اول استفاده از رسانه برای کنترل افکار عمومی قرار دارند و به طرق مختلف می‌کوشند تا تفکر عامه مردم را به سمت منافع خود کنترل کنند.

در مثالی ملموس می‌توان به عمل‌کرد رسانه‌ای افراد در اعتراضات اخیر کشورمان اشاره کرد؛ شاید در ابتدا این مسئله دیده شود که کمپین‌های مجازی تنها متعلق به معترضین است، اما در یک رصد رسانه‌ای دیده می‌شود که رسانه‌های متعلق به گروه مقابل نیز همواره درحال انتشار تصاویر، مستند ویدئویی، متن و بیانیه، پوستر و اعلامیه است. این شرایط نوعی مقاومت را ایجاد می‌کند که در فضای مجازی شکل گرفته است، می‌توانیم آن را مقاومت مجازی بنامیم. در واقع دهه اخیر میلادی را می‌توان بازه زمانی حائز اهمیت برای بسترهای مجازی دانست.

فرجام آن‌که این میزان اهمیت دادن به فضای مجازی، حکم به‌رسمیت‌شناختن آن را به‌مثابه یک جهان غیررسمی، اما پذیرفته‌شده هم‌پای فضای واقعی دانست. لذا امروزه باتوجه به جایگاه مسلط رسانه و محیط سایبری بر افکار عمومی و از سویی دیگر به عنوان کرسی بازتاب افکار عمومی، نقش مقاومت مجازی گروه‌ها در برابر یک‌دیگر به همان میزان موثر و مهم است که مقاومت در کوچه‌ها و خیابان‌های شهر.



به‌تازگی برخی از تحلیلگران شهری در پی تئوریزه‌کردن شرایط حاضر در شهرهای مان برآمده‌اند و ادبیاتی برای توضیح علل خشونت شهری تولید شده است که درخور توجه است. مکرر یادآور شده که حضور در فضاهای شهری، اظهار نظر و اعتراض مسالمت‌آمیز جزء حقوق اولیه شهروندی است که هم در قوانین بین‌المللی و هم در قوانین ملی ما به رسمیت شناخته شده است. شهرها به‌مثابه عرصه زندگی جمعی شهروندان باید فضاهای متناسب برای همه فعالیت‌ها و رفتارهای قانونی ایشان را فراهم کنند و پیش‌بینی فضاهای پیاده‌مدار برای رویدادهای جمعی از جمله اعتراض مسالمت‌آمیز یکی از بایسته‌های برنامه‌ریزی و طراحی شهری است. فقدان چنین فضاهایی سبب می‌شود هنگام برگزاری هرگونه مراسمی، به‌خصوص مراسم غیررسمی، زندگی عادی در شهر مختل شده و از آن مهم‌تر امکان نظارت متقابل شهروندان و نیروهای انتظامی بر روند مسالمت‌آمیز اعتراض سلب شود. به‌این‌ترتیب فرصت برنامه‌ریزی رویداد از دست می‌رود و گاه برخورد‌های غیرقابل دفاعی رخ می‌دهد که امنیت روانی و ایمنی جانی شهروندان را به مخاطره می‌اندازد. ادامه این یادداشت را می‌توانید از طریق اسکن کیوآر کد درج‌شده بخوانید.

مروری بر کتاب «شهریار» ماکیاولی؛

خاطره آزادی

«بر آن‌ام که به جای خیال‌پردازی به واقعیت روی می‌باید کرد. بسیاری در باب جمهوری‌ها و پادشاهی‌هایی خیال‌پردازی کرده‌اند که هرگز نه کسی دیده است و نه شنیده. شکاف میان زندگی واقعی و زندگی آرمانی چندان است که هرگاه کسی واقعیت را به آرمان بفروشد، به جای پایستن خویش، راه نابودی را در پیش می‌گیرد. هر که بخواهد در همه حال پرهیزکار باشد، در میان این همه ناپرهیزکاری سرنوشتی جز ناکامی نخواهد داشت. از این رو شهرداری که بخواهد شهرداری را از کف ندهد باید شیوه‌های ناپرهیزکاری را بیاموزد و هرگاه که نیاز باشد، به کار بندد.»



که تمایل بیش‌تر مردم نسبت به آزادی را برمی‌انگیزد. و به‌دنبال آن حکام را پیامبران مسلحی می‌داند که باید با اندیشیدن تدابیری این خاطره را از یادها برده و گرد فراموشی‌شان را بر اذهان بپاشند. حتی به بهای خشونت و زور بی‌بدیل.

سخن را با نقل‌قولی از کتاب «شهریار» ماکیاولی کوتاه و خاتمه می‌بخشم.

نچرخد. چیرگی انواع بی‌نظمی‌ها و شرارت‌های سیستمی و جریان‌های باطل بر گستره‌ی یک‌پارچه‌ی سیاسی کشور امری انکارناپذیر است. و تنها بر روی کاغذ یا در عالم رویا می‌توان از حکومتی نام آورد که در آن همه‌چیز در سکون و بالاترین حد خود در جریان باشد.

در هم‌چون شرایطی، شهریار نشسته در مسند قدرت، موظف است با اتکا به بهینه‌ترین سیاست‌ها، اوضاع را در دست گرفته و تشویش‌ها را مأمّن دهد. ماکیاولی معتقد است در چنین شرایطی، نگاه داشتن دوجانب‌ فضیلت اخلاقی و سیاسی توسط شهریار ایده‌آل‌ترین وضعیت ممکن را می‌سازد. لکن، همیشه هم شهریار این‌گونه به مقابله با بیم‌ها بر نمی‌خیزد و در تمنای حیات گام نمی‌نهد. بدترین وضعیت هم آن است که شهریار متوسل به رذیلت اخلاقی و سیاسی، یک‌جا باهم شود. آن‌گاه به تدریج حیات سیاسی حکومت رو به انحطاط می‌گذارد.

این‌جاست که شهریار ناچار به انتخاب است. انتخاب واپسین اسلوب برای ادامه‌ی بقایش؛ ایجاد حس عشق یا حس ترس در مردم!

اما نگه داشتن عشق سخت، صعب است؛ چراکه برخلاف ترس، عشق شکننده و به دیگری وابسته است. ایجاد حس ترس روشی ایمن‌تر و مطمئن‌تر برای شهریار به‌نظر می‌رسد. هر بار که او حس کند این ترس از میان رفته یا ریخته است، می‌تواند با رو نمودن شرکد جدید ترس را به مردم برگرداند. مزیت ایجاد حس ترس این است که می‌شود مردم را فارغ از هر فکری ترساند و بر آنان حکمرانی کرد.

و در نهایت؛ به اعتقاد ماکیاولی در جوامعی که سابقه‌ای از آزادی دارند، مفهومی به‌نام «خاطره‌ی آزادی» شکل می‌گیرد،

همیشه به این اندیشیده‌ام که هدف چگونه وسیله را توجیه می‌کند یا بالعکس.

در مدینه‌ی صدرایی و جمهوری ایده‌آل افلاطون و حکومت برابری طلب ارسطو که در آن حکام به تناوب تغییر کرده و قدرت را بین آدم‌های برابر دست‌به‌دست می‌کنند، چگونگی حفظ قدرت سیاسی و دست‌یابی به آرمان‌های هم‌راستای حکومت، سوآلی بوده که دائماً مرا به خود مشغول داشته و دست عقلم را از بلندای قامت خود کوتاه کرده است.

باری؛ مادامی که از هدفی هم‌چون حفظ یک حکومت توسط شهریار آن سخن می‌رانیم، اشارتی زده‌ایم به فضیلت‌ها و رذیلت‌های اخلاقی و سیاسی.

واضحاً فضیلت و رذیلت اخلاقی همان بدیهیات بومی‌هی آدم‌هایی‌ست که در معیت آدم‌های دیگر به حیات جمعی و گروهی تن در داده‌اند و برای قوام روابط اجتماعی و انسانی خود ناچار به رعایت و پرهیز از این فضایل و رذایل‌اند.

لیک فضیلت و رذیلت سیاسی به ترتیب؛ آن‌دسته از اقداماتی را شامل می‌شود که در جهت حفظ حکومت و فروپاشی آن صورت می‌گیرد.

به زعم ماکیاولی، فیلسوف اومانیست قرن پانزدهم ایتالیا، آن‌چه که بیش از هرچیز برای شهریار الزام می‌یابد، حفظ حکومت‌اش، ولو به هر قیمتی‌ست. این الزام، رفته‌رفته به اساسی‌ترین و مهم‌ترین هدف او بدل می‌شود. چرا که، تنها با تحقق این هدف است که حاکم می‌تواند بر پیاده‌سازی خط‌مشی‌های دیگر خویش هم‌چون تأمین رفاه و امنیت مردم به‌خوبی فائق آید و نقش خویش به‌عنوان خادم و یاری‌رسان احاد ملت را به تثبیت برساند.

اقتضای طبیعت سیاست، این‌گونه ایجاب می‌کند که هیچ‌گاه هیچ‌چیز همیشه بر پایه‌ی مراد و سعادت جمعی



حانیه عامل

کارشناسی علم اطلاعات و دانش‌شناسی ۱۴۰۰

درنگی بر مسئله‌ی امکان‌پذیری اعتراض از مسیر قانونی؛

می‌خواهم حرف بزنم!

این قانون است. مستند به ماده ۱۰، اعضای این کمیسیون شامل نماینده دادستان کل کشور، نماینده رئیس قوه قضاییه، یک نماینده از میان دبیران کل احزاب ملی و یک نماینده از میان دبیران کل احزاب استانی دارای پروانه فعالیت بدون حق رای، معاون سیاسی وزارت کشور و دو نماینده به انتخاب مجلس شورای اسلامی از بین نمایندگان داوطلب است.

در این‌جا چند مسئله محل تردید و ابهام است. نخست آن‌که آیا تخصیص قانون اساسی به وسیله‌ی قانون عادی امکان‌پذیر است؟ البته این مسئله از اوایل دهه‌ی شصت تا به امروز، مورد اختلاف نظر سیاسیون و حقوق‌دانان است. دوم آن‌که اگر این تخصیص را بپذیریم -چنان‌که سال‌هاست اجرا می‌شود و موردارجاع قرار می‌گیرد- اخذ مجوز از وزارت کشور برای برگزاری تجمع، فقط از جانب احزاب امکان‌پذیر است و اشخاص حقیقی امکان ارسال درخواست اخذ مجوز را ندارند. در واقع، هیچ ساز و کاری جهت اعتراض قانونی و مسالمت‌آمیز شهروندانی که عضو احزاب نباشند، پیش‌بینی نشده است.

با بررسی قوانین می‌توان نتیجه گرفت که رعایت ۴ شرط برای آن‌که یک اعتراض، قانونی تلقی شود، ضروری‌ست: عدم حمل سلاح و عدم اختلال در مبانی اسلام که از مندرجات قانون اساسی‌ست و درخواست برگزاری راهپیمایی و تشکیل اجتماعات از سمت احزاب و صدور مجوز از وزارت کشور و استانداری که شروط مذکور در قانون است. در نهایت شاید این موضوع قابل تأمل باشد که تحدید قانون اساسی آن هم در جایی‌که با حقوق ملت و یکی از مظاهر آزادی بیان سر و کار دارد؛ موجب تورم مطالبات، انسداد راه‌های گفت‌وگو و زیرسوال رفتن روش‌های اعتراض مسالمت‌آمیز می‌شود.



سیری در علل شکل‌گیری مهم‌ترین اعتراضات جهان؛

مشتهای گره‌شده، چهره‌ای از مدنیت

شده را از میان برداشتند و به جمهوری پارلمانی خود بازگشتند.

در همان سال در نقطه‌ی دیگری از جهان، بیش از صدهزار نفر از مردم چین در میدان تیان‌آن‌من به رهبری دانشجویان در اعتراض به وضعیت موجود از جمله تورم، فساد سیاسی و خویشاوندسالاری اقتصادی تظاهرات برگزار کردند.

از سال ۲۰۱۰ مردم در خیابان‌های تونس، مصر، یمن، بحرین، لیبی و سوریه با شعار «نان، آزادی و عدالت اجتماعی» بهار عربی را رقم زدند.

هم‌چنین در سال ۲۰۲۰ در اعتراضات به مرگ جورج فلوید،

و بازپس‌گیری حقوق اساسی خود به میادین اصلی شهرها، دانشگاه‌ها و کارخانه‌ها می‌روند و خواسته‌های اساسی خود را در قالب جنبش‌های اعتراضی فریاد می‌زنند.

در سال ۱۳۸۴ خورشیدی، مردم ایران در جنبش مشروطه‌خواهی خواستار محدود شدن اختیارات پادشاه در نظام سلطنتی و نهادینه‌شدن حقوق اساسی خود مانند آزادی فردی، عدالت و حاکمیت قانون بودند.

در انقلاب مخملی ۱۹۸۹ چکسلواکی نیز دانشجویان و مخالفان میان‌سال در راهپیمایی‌های مردمی در مخالفت با دولت تک‌حزبی کمونیست چکسلواکی، اقتصاد طراحی

آزادی بیان، الفبای خود را دارد. مرزهای آزادی درعین حال که در دنیای ایده‌ها و آرمان‌ها نامحدود و غیرقابل‌تصور به نظر می‌آید؛ در جایگاه عمل و زیست اجتماعی با محدودیت‌های گوناگونی مواجه است و گاه محدودیت‌ها، منجر به خوانشی معکوس از این الفبا می‌شود و این نقطه، همان‌جایی‌ست که قانون به عنوان داعیه‌دار عدالت باید نقش خود را ایفا کند و برخورداری از حق اعتراض به شرایط موجود به‌صورت مسالمت‌آمیز و عاری از آسیب، جایی‌ست که به مردم این فرصت را می‌دهد تا با آرمان آزادی بیان، مواجه‌ای واقعی و اثرگذار داشته باشند.

این حق در اسناد بین‌المللی نیز پیش‌بینی شده است. ماده ۲۰ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر اعلام می‌دارد: «هر انسانی محق به آزادی گردهمایی و تشکیل انجمن‌های مسالمت‌آمیز است. هیچ‌کس نمی‌بایست مجبور به شرکت در هیچ انجمنی شود.» هم‌چنین ماده ۲۱ میثاق بین‌المللی مدنی و سیاسی بیان می‌کند: «حق تشکیل مجامع مسالمت‌آمیز به رسمیت شناخته می‌شود. اعمال این حق تابع هیچ‌گونه محدودیتی نمی‌تواند باشد، جز آن‌چه بر طبق قانون مقرر شده و در یک جامعه‌ی دموکراتیک به مصلحت امنیت ملی یا ایمنی عمومی یا نظم عمومی یا برای حمایت از سلامت یا اخلاق عمومی یا حقوق و آزادی‌های دیگران ضرورت داشته باشد.»

در قوانین داخلی، اولین مرجع ما، قانون اساسی‌ست؛ قانونی که به منزله‌ی قراردادی رسمی میان مردم و حکومت است؛



نیلوفر قآنی

کارشناسی فقه و مبانی حقوق اسلامی ۹۸

بسیاری از مردم جهان با حمایت از پویش «زندگی سیاهان مهم است» قصه‌ی قدیمی انقلاب هائیتی و جنبش‌های ضد آپارتاید آفریقای جنوبی را از نو نوشتند.

انقلاب هائیتی با قیام برده‌های سیاه‌پوست آفریقای شروع شده بود و به‌دنبال شورش بردگان مستعمره در فرانسه منجر به الغای برده‌داری و تاسیس یک کشور مستقل شد. آن‌ها نیز خواستار تحقق ارزشی به نام برابری بودند.

اما انسان مدرن گامی فراتر از حقوق مدنی برداشته و با تشکیل گروه‌هایی مانند «قیام علیه انقراض» حمایت خود را از طبیعت و سلامت زیست‌محیطی نیز نشان داده است. اعتراضات، زمانی که زبان گویای همبستگی اجتماعی و تحقق ارزش‌ها باشند، قدرت تاریخ‌سازی پیدا می‌کنند. گویی روح حاکم بر اعتراض، از علت آن فراتر می‌رود و این شاید، فصل مشترک تمام مشته‌های گره‌شده فارغ از مرزها و زمان‌ها باشد.

الناز عباسیان

کارشناسی حقوق ۹۸

با پیدایش زندگی جمعی و به تبع آن ظهور مفاهیمی هم‌چون آزادی، برابری، عدالت و رفاه مدنی، بشر به شیوه‌های گوناگون به‌دنبال وارد کردن این مفاهیم در بطن زندگی اجتماعی شده است. یکی از روش‌های پرتنگ در گذشته‌ی مردمی که تاریخ را ساخته‌اند، اعتراض است. اعتراض، در مفهوم لغوی، مخالفت گروهی در مقابل یک ایده یا عمل است. در نگاهی گذرا به تاریخ کنش‌های اجتماعی بشر، می‌توان پی برد جوامع، اعتراضات مدنی را یکی از راه‌های بیان مطالبات می‌دانند و مردم سراسر دنیا به‌خصوص در دو قرن گذشته برای اصلاح وضعیت موجود



وقتی کامو سخن می‌گوید

اغلب نویسندگان، سخنوران خوبی نیستند. چنان‌که گاهی وقتی پای سخنرانی آن‌ها می‌نشینی، تصویر ذهنی‌ای که از او به‌واسطه متن‌ها و نوشته‌هایش ساخته‌ای فرو می‌ریزد. کامو اما از آن دست نویسندگانی است که هم قدرت بیانش را می‌توان در متن‌های مکتوبش پی گرفت، هم خطابه‌ها و سخنرانی‌هایی که در مکان‌هایی مختلف انجام داده. این ویژگی و امتیاز را باید ناشی از کنشگری سیاسی و اجتماعی‌اش دانست. تصویر کامو ناآرام، کلمه‌ساز و آشتی‌ناپذیر را بیشتر از هرجا، در سخنرانی‌هایش می‌توان یافت. کامو، خطیبی چیره‌دست بود، علاوه بر این‌که قدرتی در نویسندگی، جستارنویسی، تفکر فلسفی و روزنامه‌نگاری داشت، سخنرانی‌های او چندان مشهور و متواتر هستند که انگار آن‌ها را در گوشه و کنار خوانده‌ایم. او فریاد آزادی و حرمت به انسان را برمی‌آورد، حال این فریاد برای یادبود پایان جنگ باشد یا در اوج التهاب در الجزایر عزیزش، در نکوهش نازیسم آتش‌افروز باشد یا نفی کمونیسم. نویسنده طاعون هیچ‌گاه رحم نکرده به اندیشه‌هایی که انسان را به هر شکلی مبتذل و تحت انقیاد ایدئولوژی می‌خواست. بر ضد «چوپه‌های دار» سخن گفت، بر ضد تمام دیکتاتورها و بر ضد تانک‌هایی که بی‌محابا از روی آدم‌ها رد می‌شدند. کلمات کامو کهنه نشده‌اند، برعکس زمان تازه‌ترشان کرده است. این سخنرانی‌ها صدایی است که هیچ‌گاه فراموش نشد.

ادامه این یادداشت از طریق اسکن کیوآر کد درج‌شده قابل مطالعه است.

دو هفته‌نامهٔ فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال هفتم/ شماره صد و سوم / آبان ماه ۱۴۰۱

درنگی بر چرایی و چگونگی شکل‌گیری اعتراضات دانشجویی؛

ملغمه شور و خیزش

مربوط به حمل‌ونقل دانشجویان، نبود فضای کار و… از جمله حقوق اولیه‌ای‌ست که شورای صنفی باید از مسئولین مربوطه مطالبه و پی‌گیری کند و هم‌چنین درباره‌ی حقوق ثانویه‌ی دانشجویان که بر نظر اکثریت جامعه دانشجویی استوار است نباید غافل شود.

بسیاری از اعتراضات جامعه‌ی دانشجویی پیش از آن که سیاسی و مدنی باشند، صنفی‌اند؛ اما به دلیل کوتاهی، یا شاید عدم داشتن اختیارات کافی از سوی نهادهای مسئول این مطالبات با مطالبات مدنی و سیاسی ترکیب شده و منجر به اعتراضات گسترده می‌شود. هرچند نمی‌توان تعلق خاطر جامعه‌ی نخبگان را به بطن جامعه که مأمّن ابتدایی رشد هر شهروندی‌ست را نادیده گرفت؛ خصوصاً این‌که دانشجویان از اقشار و قومیت‌های مختلف در دانشگاه حضور دارند و در واقع دانشگاه نقطه‌ی تلاقی و همبستگی آن‌هاست؛ به‌همین دلیل هر حادثه، درخواست، یا اعتراضی در بطن جامعه شکل بگیرد، دانشگاه هم‌چون آیینه‌ای تمام‌نما آن را در خود بازتاب می‌دهد؛ چه‌بسا شدت خشم و جسارت و واخواهی در جامعه‌ی کوچک دانشگاه بسیار بیش‌تر و پررنگ‌تر از جامعه‌ی بزرگ مردم و

و پیشرفت وی شود. اطلاق صفت «دانشجو» به یک جوان تنها دربردارنده وظیفه‌ی جویندگی دانش نیست، بلکه یک هویت اجتماعی جدید است که به وی داده می‌شود تا علاوه بر دانش‌جویی، حق را و حقیقت را هم بجوید و مطالبه کنی؛ حقی که ضایع شده یا حقیقتی که اساساً وجودش نفی می‌شود. این هویت اجتماعی جدید، دانشجو را مجاب می‌کند که بیش‌تر بخواند، بیاموزد، ببیند و بشنود که در اطرافش چه اتفاقاتی در حال وقوع است و حتی با ینش ناشی از مطالعه و تفکر پیش‌بینی کند که واکنش درست در مقابل کنش‌های آتی چه می‌تواند باشد.

دانشگاه به‌عنوان نمونه‌ی کوچک‌شده‌ی جامعه، وظیفه دارد نیازها و حقوق دانشجوی خود را بشناسد و در جهت مرتفع‌کردن آن‌ها تلاش کند. هنگامی که یکی از ارکان این نهاد فرهنگی به‌اصطلاح کمیّتش لنگ بزند و دچار بحران شود، این وظیفه‌ی دانشجویست که این نقص جامعه‌ی پیرامون خود را ابتدا بشناسد، آن را مطرح کرده و سپس در جهت رفع آن تلاش کند. نقش شورای صنفی دانشگاه در این مسیر بسیار پررنگ و حائز اهمیت است؛ مشکلاتی از قبیل کیفیت تغذیه، کمبود امکانات در خوابگاه، مسائل

انقلابی، آزادی‌های مدنی و فردی را کنترل می‌کرد. این سیاست، کشمکش‌ها و برخوردهای شدیدی با ذائقه‌های فردی، سلیقه‌های مصرفی و گرایش‌ها و نگرش‌های در حال ظهور جامعه داشت. این کشمکش‌ها بیش از هر چیز در مسئله حجاب بروز و ظهور عینی داشت و تنش‌های گشت ارشاد با زنان گاه‌وبی‌گاه علنی می‌شد؛ اما کلیت واقعیت، محدود به پوشش زنان نبود و این تنش حوزه‌های مصرف فرهنگی و سبک زندگی را به‌طور کلی شامل می‌شد. جنبش سبک زندگی در شعار «زن، زندگی، آزادی» و برخی شعارهای دیگر معترضان انعکاس دارد.

سومین جنبش تأثیرگذار در اعتراضات اخیر «جنبش کودکی و نوجوانی»ست. در دهه‌های اخیر کودکی مسئله جهانی شده و گروه سنی تا هجده‌سال، فرهنگ کودکی تازه‌ای را خلق کرده است. این نسل که از طریق رسانه‌ها و فضای مجازی بالیده است، تصویری متمایز از نسل‌های پیشین از مقولات بنیادی چون بدن، لذت، جامعه، خانواده، ارزش‌ها و نگرش‌ها دارد. این نسل نمی‌تواند با ارزش‌های سنتی بزرگ‌سالار و مردسالار کنار بیاید و خواهان عاملیت و فردیت بیش‌تری‌ست. سرمایه‌های نمادین و سرمایه‌های نسلی این کودکان و نوجوانان متمایز از برنامه درسی رسمی مدارس است و سیاست آموزشی را مغایر خواسته‌ها و نیازهای خود می‌داند. این موضوع به‌ویژه برای دختران، شدت و اهمیت بیش‌تری دارد. تعارضات میان این نسل با سیاست آموزشی و فرهنگی حاکم، آن‌ها را به کشمکش‌های اجتناب‌ناپذیر سوق می‌دهد. مشارکت این نسل در اعتراضات اخیر جلوه‌ای از این کشمکش است.

«جنبش دموکراسی‌خواهی» چهارمین جنبش فراگیری‌ست که جهان از نیمه قرن بیستم با آن درگیر است و در ایران نیز عمیقاً اثرگذار بوده و هست. انقلاب اسلامی متأثر از این جنبش بود و به‌همین دلیل «جمهوریت» جایگزین سلطنت شد و در قانون اساسی سازوکارهای گوناگون جمهوریت در کنار اسلامیت نظام سیاسی درج شد؛ اما این بُعد از ساختار حکومت عملاً با فرزاد و نشیب‌هایی همراه شد و خواسته جامعه برای دموکراسی و آزادی نتوانست به میزان و شیوه قابل قبول و موثر در نظام حکمرانی تحقق یابد. نه تنها ساختار حزبی و مشارکت نهادینه به‌طور موثر شکل نگرفت، بلکه مشارکت مشروط نیز در آخرین انتخابات مجلس و ریاست جمهوری به حداقل چهاردهه اخیر کاهش یافت.

«جنبش عدالت‌خواهی» یکی دیگر از جنبش‌های اجتماعی فراگیر و جهانی در دهه‌های اخیر است. این جنبش در کشورهای گوناگون معانی و مصادیق خاص خود را دارد. جنبش‌های ضدسرمایه‌داری و ضدجهانی‌شدن و ضدنئولیبرال جلوه‌هایی از جنبش جهانی عدالت‌خواهی‌ست. در ایران نیز مسئله نابرابری‌ها، فقر، گسترش فسادها و ظهور طبقه

یا گروه ثروتمندان بزرگ که تحت سیاست‌ها و رانت‌ها، بخش بزرگی از سرمایه‌های اقتصادی را تصاحب کرده‌اند، به‌شدت خشم گروه‌های فرودست جامعه را برانگیخته است. در جنبش اعتراضی اخیر اگرچه شعارهای اقتصادی مطرح نمی‌شود، اما خواهی‌نخواهی ناراضیان اقتصادی و وجود بحران‌های مادی، زمینه‌ساز و انگیزه‌بخش معترضان است. این موضوع به‌ویژه برای جوانان که محروم هستند و آینده‌ای روشن از نظر اشتغال و مسکن و نیازهای حیاتی‌شان نمی‌بینند، بسیار مهم است.

«جنبش دانشجویی» از دیگر جنبش‌های اجتماعی بزرگ قرن بیستم است. این جنبش در ایران ریشه‌های تاریخی و فرهنگی دارد. دانشجویان در انقلاب اسلامی نقش مهمی داشتند و در دوره پس‌انقلاب نیز همواره این جنبش زنده بوده و به‌ویژه در سال ۱۳۷۸ اثرگذار بود. جامعه ایران اکنون چهارده‌میلیون دانش‌آموخته و سه‌میلیون دانشجو دارد. این جمعیت بزرگ متأثر از ارزش‌ها و نگرش‌های فرهنگی علم‌مدرن‌اند و انتظارات و ذهنیت جمعی مشترکی دارند که بسیاری از آن‌ها را در مقابل ایدئولوژی دینی حاکم قرار می‌دهد. علاوه‌بر این، دانشجویان عموماً نسل جوان و دیجیتال‌اند و شکاف‌های جنسیتی، نسلی و دیجیتال میان آن‌ها و نظام سیاسی، موجب نارضایتی عمیق آن‌ها می‌شود. سنت تاریخی جنبش دانشجویی نیز وجود دارد که الهام‌بخش دانشجویان برای فعالیت سیاسی‌ست. بحران‌ها و چالش‌های درونی نظام آموزش عالی نیز نارضایتی دانشجویان را تشدید می‌کند. مجموع این عوامل، جنبش دانشجویی را شعله‌ور ساخته و در صف اعتراضات قرار داده است.

سایر جنبش‌های اجتماعی جدید مانند جنبش مهاجران، که بیرون از مرزهای جغرافیایی کشور صدای جنبش اعتراضی را جهانی ساختند، جنبش محیط‌زیست‌گرایی و جنبش‌های قومی و مدنی نیز در جنبش اعتراضی کنونی اثرگذارند و می‌توان رد و نشان‌ها را در شعارها و گفتمان جنبش اعتراضی مشاهده کرد.

در مجموع می‌توان وجه مشترک همه جنبش‌های جدید را در فرهنگی‌بودن آن‌ها دید. مطالبه اصلی جنبش‌های جدید در ابتدا و ضرورتاً سیاسی نیست و بیش از این‌که خواهان جایگزینی نظام سیاسی بدیل به جای نظام‌های سیاسی موجود باشند، خواهان تغییرات ساختاری در حکومت‌ها هستند؛ تغییراتی که مطالبات آن‌ها را به‌نحو واقعی و موثر تأمین کند. این جنبش‌ها به‌صورت جنبش اعتراضی ظاهر می‌شوند و خواهان به‌رسمیت‌شناختن تفاوت‌ها، هویت‌ها، فرهنگ‌ها و ارزش‌های همه گروه‌های موجود در جامعه‌اند. سرنوشت این جنبش به واکنش نظام سیاسی به آن وابسته است. همان‌طور که اشاره شد، جنبش‌های اجتماعی



اصناف دیگر باشد.

حال این پرسش مطرح می‌شود که واکنش مناسب مسئولان ذی‌ربط به این جنبش‌ها چه می‌تواند باشد؟ به نظر نگارنده احتمالاً بهترین واکنش دعوت به گفت‌وگو در فضای باز آزادی اندیشه و بیان است. در وهله اول فضا باید به‌گونه‌ای باشد که دانشجو از حرف‌زدن نترسد و بداند که علاوه بر آزادی بیان، آزادی پس از بیان را نیز دارد. دوم این‌که نقش شورای صنفی در این جنبش باید جدی گرفته شود. دانشجویان با عقاید متفاوت و اقشار مختلف باید بتوانند به این شورا راه پیدا کرده و واقعاً صدای دانشجو باشند. وجود اعتماد دوطرفه به این شورا کمک می‌کند که مطالبه‌ها شکل رسمی‌تر و جدی‌تری به خود بگیرد و پی‌گیری حق‌خواهی عیان‌تر به گوش و چشم دانشجوی معترض برسد.

در آخر باید گفت که هدف نهایی دانشجو رسیدن به یک اتوپای دانشجویی‌ست؛ جایی که حقی ضایع نمی‌شود، برابری و عدالت آموزشی و مدنی برقرار است، آزادی اندیشه، تفکر و بیان وجود دارد و درس‌ها خوانده می‌شوند تا روزی در جامعه به نفع آحاد جامعه به‌کار گرفته شوند و در نهایت جوانه‌هایی که در خاک دانشگاه کاشته شده‌اند، در جامعه به بار بنشینند.

جدید ریشه‌های تاریخی و جهانی دارند و به‌سادگی آرام نمی‌شوند؛ مگر این‌که جامعه در مسیر تحقق مطالبات این جنبش‌ها حرکت کند. نظام‌های سیاسی در صورتی پایدار می‌شوند و می‌مانند که تطابق و سازگاری لازم با مطالبات این جنبش‌ها را نشان دهند و راه‌های تحقق تدریجی آن‌ها را باز کنند. این موضوع برای ایران اهمیتی مضاعف دارد، زیرا نظام سیاسی مجموعه تنش‌های بین‌المللی و منطقه‌ای نیز دارد و کشورهای رقیب و متخاصم با ایران از هر فرصتی برای تضعیف و بی‌ثباتی سیاسی آن استفاده می‌کنند. در جنبش اعتراضی اخیر نیز نمی‌توان این موضوع را نادیده گرفت. عمل‌کرد برخی رسانه‌های فارسی‌زبان آشکارا نشان‌دهنده همین واقعیت است، اما چیزی که اهمیت دارد عمل‌کردهای سایر کشورها نیست، بلکه مطالبات گروه‌ها و جنبش‌های اجتماعی‌ست؛ زیرا در صورت تحقق این مطالبات، رسانه‌ها و کشورها نمی‌توانند در جامعه نفوذ کنند و زمینه بی‌ثباتی و شورش را فراهم سازند.

نظام سیاسی برای مواجهه با جنبش‌های اجتماعی جدید نیازمند چرخش گفتمانی‌ست که درکی واقع‌بینانه و هم‌دلانه از این جنبش‌ها به‌دست آورد و با زبانی تازه، نظام حکمرانی را معطوف به گسترش آزادی‌های مدنی، آزادی بیان، سیاست تفاوت و تقویت ارزش‌های دموکراتیک و ارتقای مشارکت سیاسی و اجتماعی همه گروه‌ها کند.

شرح و تحلیل دقیق این چرخش گفتمانی، موضوع سخن در این‌جا نیست؛ اما اگر تحلیل اعتراضات به‌مثابه جنبش فرهنگی درست باشد، بدون چرخش گفتمانی نمی‌توان پایداری سیاسی ایجاد کرد. ممکن است با روش‌های امنیتی، اعتراضات اخیر را از خیابان‌ها جمع کرد، اما قطعاً نمی‌توان از این طریق پاسخ پایدار به جنبش‌های اجتماعی جدید داد. آینده این جنبش را گفتمان رسمی حاکم تعیین می‌کند؛ هر قدر گفتمان رسمی از پذیرش اعتراضات پرهیز و به روش‌های امنیتی و نظامی بیش‌تری اتکا کند، گفتمان جنبشی اعتراضی بیش‌تر به مقابله خشونت‌بار سوق می‌یابد. جنبش اعتراضی کنونی نیز ابعاد نرم‌تر و آرام‌تری می‌داشت اگر طی دهه‌های اخیر صداهای جامعه و گروه‌های اجتماعی شنیده و اصلاحات و سازگاری‌های ضروری در زمان مناسب انجام می‌شد. طرد و انکار این صداها در نهایت نمی‌تواند واقعیت وجود آن‌ها را از بین ببرد. واضح است که برای نظام سیاسی حاکم در موقعیت کنونی، انجام اصلاحات ساختاری در مرز ناممکن قرار دارد؛ اما بعید می‌دانم ثبات و پایداری سیاسی بدون انجام این اصلاحات امکان‌پذیر باشد. حتی در صورت خاموش شدن خیابان‌ها، دیر یا زود جنبش اعتراضی مجدد شعله‌ور می‌شود و شاید نوبت بعد جنبش انقلابی شکل بگیرد و بحران‌های بزرگ و لاینحل ایجاد شود.

کتاب «روایت و کنش‌جمعی» در پاسخ به پرسشی مشخص نوشته شده است: «چرا فراخوان‌های اجتماعی و سیاسی به داستان نیاز دارند؟» در مقطعی مختلف از زیست‌اجتماعی همه ما این تجربه را از سر گذرانده‌ایم که در متن یک جنبش و حرکت اجتماعی قرار گرفته‌ایم و با فراز و فرود آن، عرش و فرش را آزموده‌ایم. از پیشرفت آن مسرور شده‌ایم و از توقف و رکود آن به عذاب آمده‌ایم. گاه نیز دیده‌ایم درحالی‌که به گمان‌مان باید عموم مردم را در کنار خود در حرکتی اجتماعی ببینیم، شاهد رخوت و رویگردانی عامه از آن بوده‌ایم. مترجم و ناشر این کتاب از همین منظر به این موضوع پرداخته‌اند: «چه‌می‌شود که پس از یک فاجعه طبیعی، کوچک و بزرگ برای کمک رسانی نقدی و غیرنقدی به یک شخص یا گروه، اعتماد می‌کنند و به دعوت‌های شخص یا گروه دیگر، بی‌اعتنا هستند؟ چه‌می‌شود که به فاصله چندماه همان مردمی که در هوای ناخوشایند، روزها و هفته‌ها برای پیروزی نامزد انتخاباتی محبوب‌شان از خورد و خوراک می‌افتادند، با بی‌تفاوتی و سردی مشهود از کنار بعضی فراخوان‌های جمعی سرنوشت‌ساز و مهم می‌گذرند و رغبتی به همکاری و همدلی با دیگران از خود نشان نمی‌دهند؟» و برای جوابی به این سوال مهم، سراغ یکی از بهترین کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده است رفته‌اند.

ادامه این یادداشت از طریق اسکن کیوآر کد درج‌شده قابل مطالعه است.



کنکاشی بر انگیزه‌های اعتراضی؛ جنبش‌های اجتماعی را چگونه بفهمیم؟



نیما اورازانی

دکتری روان‌شناسی اجتماعی از دانشگاه ماساچوست و دانشگاه کارلتن

در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان جنبش‌های اجتماعی را از سه منظر تحلیل کرد: ۱) چه انگیزه‌هایی سبب می‌شوند تا افرادی با ویژگی‌های فردی کاملاً متفاوت در یک جنبش اجتماعی شرکت کنند؟ ۲) جنبش‌های اجتماعی چه مراحل را در تعامل با قدرت حاکم و دیگر عوامل بیرونی از سر می‌گذرانند؟ ۳) نتایج فردی و جمعی حاصل از شرکت در جنبش‌های اجتماعی برای شرکت‌کنندگان و قدرت حاکم چیست؟

در این نوشتار کوتاه به انگیزه‌هایی می‌پردازیم که شرکت شهروندان در جنبش‌های اجتماعی را (مسئله نخست) تسهیل می‌کند.

انگیزه‌های شرکت در جنبش‌های اجتماعی:

۱. هم‌ذات‌پنداری گروهی. اگر فردی خود را عضو گروه خاصی بداند (گروه زنان، طرفداران یک تیم ورزشی، معلمان، یک دین خاص و...) در این صورت وی دارای هویت گروهی‌ست. هر چه وی خود را بیش‌تر با گروهی که عضو آن است، معنا کند؛ اصطلاحاً بیش‌تر با آن گروه هم‌ذات‌پنداری می‌کند. به‌دلیل داشتن هویت و هم‌ذات‌پنداری گروهی، هر آن‌چه برای گروه رخ دهد، گویی برای فرد رخ داده است. در حقیقت مرزهای «خود» (self) فرد به مرزهای گروهی که عضو آن است گسترش می‌یابد و این‌گونه فرد به جای گروه احساس می‌کند و شکست‌ها و پیروزی‌های گروه، شکست‌ها و پیروزی‌های «خود» وی تلقی می‌شوند. در چنین مواردی ما نه با هویت فردی، بلکه با هویت اجتماعی افراد سروکار داریم.

در مورد مهسا (ژینا) امینی با هویت‌های متعدد به حاشیه‌راندن‌های مواجهیم. وی زن بود؛ گروهی که ستم و محدودیت‌های مضاعفی را در مقایسه با مردان تحمل می‌کنند. وی گرد بود؛ اقلیتی قومی که در مقایسه با دیگر قومیت‌ها، مشکلات و محدودیت‌های فراوانی را تحمل

نشان دهد. به قول مارتین راکیچ روان‌شناس، قواعد اخلاقی باورهای مرکزی ما را تشکیل می‌دهند و باورهای ناظر به سلیقه یا چیزهایی شبیه به آن باورهای پیرامونی ما را. ما در باب باورهای مرکزی خویش، که باورهای اخلاقی یکی از آن‌هاست، معمولاً مامشات نمی‌کنیم و در برابر نقض آن‌ها خیلی جدی موضع می‌گیریم.



۳. خشم گروه-محور. خشم، عاطفه‌ای‌ست کنش‌گرا؛ به این معنا که هنگامی که احساس خشم می‌کنیم، بسیار مستعد عمل هستیم. اما خشم گروه-محور با خشم فردی متفاوت است. اگرچه هر دو در سطح فردی تجربه می‌شوند؛ خشم گروهی از آن‌جا ناشی می‌شود که گروهی که من عضو آن هستم مورد ظلم قرار می‌گیرد و اگرچه به من در مقام یک شخص ظلم نمی‌شود، اما چون گروه من مورد ظلم قرار

می‌کند. از سوی دیگر وی یک سنی بود؛ اقلیتی مذهبی که در ایران نمی‌توانند آن‌گونه که باید آزادانه فعالیت داشته باشند. وی از یکی از شهرهای حاشیه‌ای می‌آمد (سقز)؛ شهرها و استان‌هایی که همواره از توسعه‌ی نامتوازن، رنج برده‌اند. به همین دلیل افراد بسیاری می‌توانستند با وی هم‌ذات‌پنداری کنند. جامعه‌ی زنان با زن بودن و تحت ستم بودن او، جامعه اقلیت‌های قومی (و نه فقط کردها) با گرد بودن او، جامعه اقلیت‌های دینی و مذهبی (و نه فقط اهل تسنن) با سنی بودن او و قشری که تحت ستم اقتصادی قرار دارند با زیست او در شهری محروم و حاشیه‌ای هم‌ذات‌پنداری می‌کنند. ژینا مجموعه‌ای از هویت‌های به حاشیه‌رانده‌شده را در خود داشت و همین سبب شد تا شهروندان بسیاری با وی و شرایطی که وی در آن درگذشت، هم‌ذات‌پنداری کنند.

۲. نقض قواعد اخلاقی. نکته‌ی دیگری که این هم‌ذات‌پنداری را تقویت می‌کند و به‌عنوان انگیزه‌ای برای شرکت در جنبشی اجتماعی عمل می‌کند، نقض قواعد مهم اخلاقی در برخورد با ژینا بوده است. مرگ غم‌بار مهسا (ژینا) امینی نقض آشکار دست کم یکی از قواعد مهم اخلاقی بود؛ اصل آسیب نرساندن به دیگری بالاخص به دست نهادی که بناست امنیت شهروندان را حفظ کند. از سوی دیگر موضوعات اخلاقی هم با تک‌تک افراد جامعه ارتباط برقرار می‌کنند (self-relevant) و هم در مقایسه با دیگر موضوعات دارای قطعیت درونی (subjectively absolute) بیش‌تری هستند. ما در باب این‌که رنگ این پرده چه باشد، چندان حساسیتی نداریم؛ اما در مورد معیارهای اخلاقی به‌سختی از خود انعطاف نشان می‌دهیم و در برابر نقض آشکار معیارهای اخلاقی موضع می‌گیریم. همین امر سبب شد تا وجدان جامعه زخمی عمیق بخورد و در قالب یک جنبش اجتماعی واکنش

«اعتراض» از نگاه روان‌شناسی اجتماعی؛

چرا دست‌ها مشت می‌شوند؟

گروهی رخ دهد، ممکن است برای او نیز رخ دهد. مؤلفه دوم بی‌عدالتی‌ست. این تصور که من عضو یک گروه اجتماعی خاص هستم و با گروه من در جامعه ناعادلانه رفتار شده، قدرت و منابع به‌طور ناعادلانه‌ای از ما سلب شده است، مورد تبعیض قرار گرفته‌ایم و... این‌ها تقصیر ما نیست و دلایل سیستماتیک وجود دارد. هنگامی که فرد تحلیل سیستماتیک می‌کند و متوجه تبعیض‌های سیستماتیک می‌شود، برای او آن هویت، وجه سیاسی می‌گیرد.

مؤلفه‌ی سوم اثر است؛ باور به این‌که باید به صورتی گروهی هم‌کاری کرد تا تغییری ایجاد شود و اقدام جمعی، ایجاد تفاوت را محتمل‌تر می‌کند. تئوری توجیه سیستم مدل‌هایی که بیان شد نمی‌توانند عوامل ایدئولوژیکی ایجادکننده‌ی انگیزه یا ممانعت از شرکت در اعتراضات را مورد بررسی قرار دهند. هیجانات افراد نه‌تنها متوجه افراد و گروه‌ها، بلکه مربوط به سیستم‌های اجتماعی بزرگ‌تر می‌شود. بر اساس تئوری توجیه سیستم، بیش‌تر مردم انگیزه دارند تا سیستم‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را که به آن‌ها وابسته هستند، توجیه و از آن‌ها دفاع کنند. بنابراین افرادی که تمایل به اعتراض علیه قدرت‌ها را دارند، مخاطرات بی‌نظمی، ناامنی و عدم اطمینان را می‌پذیرند. توجیه سیستم می‌تواند تمایل به اعتراض، حتی در فعالان سیاسی را تضعیف کند. تحقیقی در انگلستان نشان داد افرادی که ذهنیت رد سیستم را دارند، در توجیه آن نمره‌ی کمی آورده و تمایل بیش‌تری برای اعتراض علیه آن‌ها دارند. بالعکس گروهی که ذهنیت توجیعی دارند، تمایل کم‌تری به اعتراض علیه سیستم را نشان داده‌اند.

انگیزه‌های توجیه سیستم را می‌توان به سه عامل تقسیم کرد:

عامل اول، انگیزه‌ی شناختی (معرفتی) است؛ میل به یقین، سازمان و کنترل. در کنار هم بودن نهادهای اجتماعی باعث برآورده‌کردن نیاز درونی انسجام (ثبات سازمان) در ساختار روانی و فیزیولوژیکی انسان می‌شود.

دومین عامل، انگیزه‌ی وجودی‌ست؛ میل به امنیت. برگر و لاکمن اشاره به «نظام نهادی، نمایان‌گر سپری در برابر

اجتماعی، برخورد پلیس با اعتراضات مسالمت‌آمیز دیده می‌شود. این تصویر واضح، باعث شتاب‌دهی به اعتراض بیش‌تر است. حضور دوربین‌ها باعث شده تا تصاویر ناعدالتی را واضح‌تر از همیشه دید. بنابراین در رابطه با همه‌گیری (کرونا) باید تاکید کرد که طرز تفکر افراد نسبت به معنی و مسائل زندگی در این دوران تا حد زیادی تغییر کرد. تا قبل از این افراد به امور روزمره می‌پرداختند و زمان کافی برای توجه به آن‌چه خارج از محیط زندگی و محله‌شان رخ می‌دهد، نداشتند. این رویدادها (اعتراضات) نیز خارج از محیط زندگی و محله آن‌ها رخ می‌دهند، اما در حال حاضر زمان و دلایل بیش‌تری وجود دارد تا فرد به دور و بر خود نگاه کند. حضور پررنگ‌تر شبکه‌های اجتماعی به افراد اجازه داده متن، ویدیو و... را به اشتراک بگذارند، نظرات خود را با ترس کم‌تری بیان کرده و موضع خود را نسبت به مسائل جامعه مشخص کنند.

لورن دانکن، روان‌شناس شخصیت و استاد دانشگاه، بیان می‌کند این جنبش‌ها، جنبش‌های بحران و وجدان هستند. در مواقع بحرانی، زمانی که قتل یا خشونت صورت می‌گیرد، افراد بدون تحلیل سیاسی دقیقی نسبت به آن‌چه رخ داده است با سرعت پاسخ می‌دهند. اما جنبش‌های وجدانی زمانی‌ست که نیازهای اولیه‌ی انسان برآورده شده و حقوق فردی و اجتماعی‌ست که در خطر قرار گرفته‌اند. جنبش برابری زنان نمونه‌ای کلاسیک از این رخداد است. مطالعات روان‌شناسی سه مؤلفه را به‌عنوان پایه‌های تمایل به مشارکت در کنش جمعی معرفی کرده‌اند.

مؤلفه‌ی اول هویت است. هر شخصی دارای ترکیب منحصره‌فردی از هویت‌های اجتماعی‌ست، که بر نحوه‌ی برخورد با آن‌ها در جامعه و نحوه تفکر آن‌ها در مورد خود تأثیر می‌گذارد. اعتراضات مردمی، کنشی جمعی‌ست و زمانی‌که از کنش جمعی سخن می‌گوییم، در حقیقت از هویت و گروه صحبت می‌کنیم. بیش‌تر تحقیقات در مورد کنش جمعی نشان داده که وقتی افراد به گروه اجتماعی خود حس تعلق پیدا می‌کنند و سرنوشت خود را با سرنوشت سایر اعضای آن گروه یکی می‌یابند، برای محافظت از خود و گروه دست به کنش می‌زنند. آن‌ها فقط خود را به عنوان یک فرد نمی‌بینند. هر آن‌چه برای هم

ترس است» دارند. اکثر مردم سیستم اجتماعی را توجیه می‌کنند؛ زیرا به آن‌ها کمک می‌کند نیازهای وجودی خود به امنیت را برطرف کنند.

عامل سوم، انگیزه‌ی رابطه‌ای‌ست؛ میل به وابستگی با افراد مشابه دیگر. نهادها، زمانی از مشروعیت بهره‌مند می‌شوند که اعضای آن، حامی آن و جدا از مخالفان باشند.

دو تئوری پیشین عوامل زمینه‌ای اعتراض را بیان می‌کنند. پکر و هم‌کاران با تلفیق هر دو تئوری، مدلی را طراحی کردند تا بهتر بتوانیم ارتباط توجیه سیستم و کنش جمعی را بررسی کنیم. انگیزه‌ی توجیه سیستم پیش‌بینی می‌کند که آیا اقدام جمعی محتمل است؛ و چه شکلی خواهد داشت. مدلی که پکر و هم‌کاران ارائه می‌کنند تاکید بر ابعاد ذیل دارد. (الف) نیازهای معرفتی، وجودی و رابطه‌ای زیربنای توجیه سیستم هستند. (ب) کسانی که از سیستم بهره می‌برند، حس تعلق درون‌گروهی‌شان با توجیه سیستم همبستگی مثبت دارد، اما حس تعلق افراد محروم، همبستگی منفی با توجیه سیستم دارد. (ج) توجیه سیستم به‌طور منفی با حس بی‌عدالتی و خشم پیوند دارد. (د) خشم بر سیستم به‌طور مثبت با اعتراض به سیستم و به‌طور منفی با حمایت از سیستم همراه است. (ه) کسانی که محروم‌اند، یا نسبت به سیستم خشمگین هستند، بیش‌تر درگیر اعتراضات علیه سیستم می‌شوند، در حالی‌که (و) کسانی‌که از سیستم بهره می‌برند به احتمال زیاد برای شرکت در جنبش حمایت از سیستم حضور می‌یابند. بر این اساس، افرادی‌که انگیزه‌ی توجیه سیستم پایینی دارند، ممکن است در کنش جمعی علیه سیستم شرکت کنند؛ به‌خصوص اگر با گروه‌های محروم هم‌ذات‌پنداری کنند.

آن‌چه مطالعه کردید گزیده‌ای بود از تحقیقات روان‌شناسان اجتماعی حول محور اعتراضات، جنبش‌ها و دلایلی که آن‌ها را شروع و تداوم می‌بخشند. با بررسی این مطالب و دیگر پژوهش‌ها به راحتی می‌توان آنچه اعتراضات جهان امروز را شکل داده را درک کرد و برای تغییر اقدام نمود. با نگاهی سریع می‌توان فهمید عوامل متعدد و بزرگی باید هم‌زمان پیوند ایجاد کنند تا انسان‌ها خطر را بپذیرند و دستان‌شان را مشت کنند.



حمیدرضا تقوی

کارشناسی روان‌شناسی ۹۹

معترضان، اوباش بی‌فکری که اغلب در رسانه‌ها و فیلم‌ها به تصویر کشیده می‌شوند، نیستند. قدمت اعتراضات به اندازه‌ی کنش جمعی بشر است؛ و اگر ریشه‌های روان‌شناختی رفتار جمعی و تئوری جمعیت بهتر فهم شود، می‌توان این کنش‌ها را پیش‌بینی و درک کرد. تحقیقات زیادی نشان داده است که انسان امنیت موجود را ترجیح می‌دهد. بنابراین، برای پیوستن و اقدام عمومی برای مبارزه با هنجار و ایجاد بی‌نظمی باید عواملی وجود داشته باشد تا افراد متحد شده و ایمنی خود را به خطر بیاندازند. تاریخ بارها به ما نشان داده که اعتراض، نتیجه‌ی احساس ترس، سرخوردگی و درماندگی‌ست.

هدف این مطلب بررسی ریشه‌های روان‌شناختی اجتماعی اعتراضات جمعی با تکیه بر تئوری‌های کنش جمعی و توجیه سیستم است.

زمانی که جنبشی و تغییر اجتماعی معناداری رخ می‌دهد، یک نقطه‌ی اوجی وجود دارد؛ نقطه‌ای که در آن اکثریت ساکت، خاکستری‌ها، میانه‌روها یا هر آن‌چه که اسمش را می‌گذارید، همراه با گروه‌هایی که مدت‌ها زیر رنج، سرکوب و ظلم قدرت‌ها بوده‌اند، گرد هم می‌آیند و صدای اعتراض را بلندتر می‌کنند. در صورتی که این افراد خشمگین شوند جامعه به سمت تغییر بزرگ و اعتراض گسترده می‌رود.

چه عواملی به اعتراضات انرژی می‌بخشد؟

در اعتراضات اخیر عاملی قابل توجه است که در گذشته با آن مواجه نبوده‌ایم. در دوران قرنطینه افراد زیادی چندین‌ماه در خانه‌های‌شان حبس بودند و برخی، عزیزان و شغل خود را از دست دادند. افراد، زمان بسیار بیش‌تری را صرف شبکه‌های اجتماعی، تماشای تلویزیون و بررسی اتفاقات سیاسی و اجتماعی و... کردند. امروزه عموم مردم گوشی‌هایی با دوربین دارند که به راحتی به شبکه‌های اجتماعی وصل می‌شود و این امکان را فراهم می‌سازد تا دیگران نیز شاهد بخشی از اعتراضات شوند. در شبکه‌های



@vaghayeh1389



جدیدترین اخبار و رویدادها در کانال تلگرام سازمان دانشجویان:

@s d j d m

صاحب امتیاز: سازمان دانشجویان جهاددانشگاهی خراسان رضوی

مدیرمسئول: محمدسجاد کاشانی

سردبیر: شادی اسعدی

مشاوره فرهنگی: دکتر احمدرضا اصغرپور ماسوله

نشانی نشریه: مشهد، میدان آزادی، پردیس دانشگاه فردوسی، سازمان مرکزی جهاددانشگاهی خراسان رضوی، ساختمان معاونت فرهنگی

صفحه‌آرا: زهرا مقدسیان، طراح جلد: نادیا نادری

وبسایت: sdjdm.ir

ایمیل: vaghayemag.sdjdm@gmail.com

شماره تماس: ۰۹۱۵۸۱۹۹۵۷۶

هم‌کاران این شماره: حایه عامل، نیلوفر قآنی، الناز عباسیان، رومینا مالوف، سید حمیدرضا تقوی و محسن مظلومی.

هیات تحریریه: سرویس خبرنامه: مزده مقبسه، سرویس دارالفنون: شکبیا صاحب، سرویس روان‌شناسی: فرناز علی‌زاده، سرویس محیط‌زیست: مهتاب سادات موسوی.

بانتشر از: دکتر نعمت‌الله فاضلی، دکتر مقصود فراستخواه، دکتر مجید فولادیان، دکتر حامد بخشی و دکتر نیما اورازانی.

دو هفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال هفتم / شماره صد و سوم / آبان ماه ۱۴۰۱

محیط‌زیست

محسن مظلومی

دانش‌آموخته کارشناسی محیط‌زیست



پاییز سال ۱۹۶۷، میکائیل هایزر، هنرمند آمریکایی، از جدیدترین اثر هنری خود رونمایی کرد. شگفتی بینندگان، که این‌بار برای تماشای اثر هنری باید به جای موزه به طبیعت مراجعه می‌کردند، به حدی زیاد بود که به زودی آوازه هنر طبیعت یا آن‌طور که هایزر عنوان می‌کرد، Land Art در سراسر جهان پیچید. هایزر موفق شد اثری هنری به طول پانصد متر را در صحرای نوادا اجرا کند. او قصد خلق هنری را داشت که در آن فرم‌های طبیعی و هنری تا حد امکان بهم نزدیک و در تعامل باهم قرار بگیرند. اما آیا Land Art تمامی‌ترین فرم هنر و محیط زیست است؟ چه شد که به Land Art رسیدیم؟

شاید در هیچ قرن‌ی به اندازه قرن بیستم با فرم‌های هنری متنوع روبه‌رو نباشیم، که این موضوع جمع‌بندی فرم‌های هنری این قرن را دشوار می‌سازد؛ اما اگر بخواهیم یک دسته‌بندی کلی برای آن پیدا کنیم، شاید بتوان تمام فرم‌های هنری قرن بیستم را، که به نوعی هموارکننده فرم‌های هنری نو مانند Land Art هستند، در یک طبقه کلی قرار داد و آن طبقه، توجه به درونیات است. فاصله گرفتن از بازنمایی عینی طبیعت و افراد و تلاش برای نمایش درونیات.

سوال اولی که پیش می‌آید این است که در اصل درونیات به چه معناست؟

درونیات در ابعاد مختلفی مورد توجه هنرمندان قرن بیستم قرار گرفت. از فرم‌های روان‌شناختی مورد توجه سوررئالیست‌ها تا فرم‌های روحانی و معنوی مورد نظر هنرمندان اکسپرسیونیسم انتزاعی. جالب این‌جاست که جرقه تولد فرم‌های بکر هنری قرن بیستم نیز از همین توجه به درونیات حاصل شده است. تلاش‌های پیکاسو برای نمایش جنبه‌های نادیدنی اجسام و انسان‌ها، آن جنبه‌هایی که به آسانی به کمک فرم‌های قاعده‌مند و پرسپکتیوهای هنر کلاسیک قابل نمایش نبودند، او را به خلق کوپیسیم رساند. در برداشت‌های سیاسی‌تر از هنر قرن بیستم که توسط اوروسکو و ریورا در مکزیک اجرا شدند و نمایش‌دهنده رنج مردم از زیر سلطه حکومت‌های دیکتاتوری بودند نیز می‌توان این برداشت درون‌گرایانه را به

لند آرت، تعاملی‌ترین فرم هنر و محیط‌زیست؟

هنری به وسعت یک سیاره

روشنی بررسی و جست‌وجو کرد. با بررسی عوامل تاثیرگذار بر این دوران راحت‌تر می‌توان علت تمایل به درونیات را جست‌وجو کرد. وقوع جنگ‌های جهانی، رشد مکاتب فلسفی اگزیستانسیالی و خردمحور، گسترش نظریات فروید و روان‌کاوی، در کنار رشد سرسام‌آور علم و صنعت در این دوران که درک انسان از جهان پیرامونش را دست‌خوش تغییرات عمده و اساسی کرد، همه‌وهمه تنها بخشی از دلایلی هستند که برمیانی آن، هنرمندان تصمیم گرفتند به سمت فرم‌های درونی حرکت کنند. البته باید در نظر داشت که این تمام ماجرای هنر قرن بیستم نیست و تولد فرم‌های هنری مانند پاپ آرت و گرافیتیسم به نوعی کوششی بود برای نزدیک‌تر کردن هنر به زندگی روزمره. در کنار تمام این‌ها باید به جنبش‌های ایتالیایی قرن بیستم نیز اشاره

در کارگاه‌ها ساخته می‌شوند، بر روی طبیعت نبود؛ بلکه آن‌ها تمام متریال کار خودشان را از همان محیط طبیعی وام می‌گرفتند و از این طریق به بازآفرینی ارتباط هنر و طبیعت می‌پرداختند و این ارتباط، دست‌آورد آن‌ها را بسیار فراتر از کارهای هنرمندان ناتورالیست قرار می‌داد.

بیش‌ترین مناطقی که مورد توجه هنرمندان این جنبش قرار می‌گرفت، دشت‌ها و بیابان‌ها بود. میکائیل هایزر یکی از بزرگ‌ترین نمایندگان این جنبش می‌نویسد: «در صحرا قادر به یافتن چنان فضاهای دست‌نخورده، روحانی و سرشار از آرامشی هستیم که هنرمندان همواره تمایل دارند در کارهای‌شان به نمایش بگذارند». از سایر هنرمندان این جنبش می‌توان به والتر دو ماریا، رابرت اسمیتسون، ریچارد سرا و کریستوی بولگاری اشاره کرد. در آثار این دسته از هنرمندان، دنیای طبیعی در برابر دنیای مصنوعی قرار می‌گرفت تا رویدادی زیبایی‌شناختی را پدید بیاورد که بر مفاهیم مربوط به زیست‌شناسی و حفاظت از طبیعت تاکید شده است.



کرد که در تلاش برای احیای شکوه هنر روم باستان بودند و جهت‌دهی هنر قرن بیستم را متنوع‌تر از پیش ساختند. حرکت به سمت Land Art حاصل تحولات هنری قرن بیستم است که در جهت‌های مختلف به گشت‌وگذار در دنیای بی‌کران درونیات انسان و ارتباط آن با محیط‌های اطرافش (چه شهری و چه طبیعی) پرداختند.

هنر طبیعت را به چند دلیل می‌توان منتج از مینیالیسم در نظر گرفت. مهم‌ترین دلیل، تمایل به فرم‌های ساده نظیر دایره، مربع و سایر شکل‌های هندسی ساده و ابتدایی‌ست که در رسیدن به زبانی مینیمال سهیم بودند. وجه تمایز اصلی هنر طبیعی و مینیالیسم، بار احساسی

درباره محیط‌زیست‌گرایی به‌مثابه یک جنبش؛

جای خالی سیاست‌های سبز

داد که سبب افزایش آگاهی عمومی شد. دو مورد از این رویدادها -فروگرداخت نزدیک در تری‌مایل آیلند پسنیلوانیا در سال ۱۹۷۹ و انفجار چرنوبیل در اوکراین در سال ۱۹۸۶- نمایان‌گر اتفاقات ناگوار مرتبط با انرژی هسته‌ای هستند. هردوی این رویدادها توجهات رسانه‌ای و عمومی قابل ملاحظه‌ای را به خود جلب کردند که به کاهش حمایت عمومی از انرژی هسته‌ای منجر شد.

جنبش محیط‌زیستی، که شامل سیاست‌های سبز است؛ دارای جنبه‌های علمی، اجتماعی و سیاسی متنوع برای رسیدگی به مسائل محیط‌زیستی‌ست. طرف‌داران محیط‌زیست از تغییر در سیاست عمومی و رفتارهای فردی، مدیریت مداوم منابع و نظارت بر محیط‌زیست حمایت می‌کنند و برخی، هواداران محیط‌زیست را به سه دسته تقسیم می‌کنند: سبزه‌های تیره، سبزه‌های روشن و سبزه‌های تابان.

سبزه‌های روشن پاس‌داری از محیط‌زیست را مسئولیتی فردی می‌دانند. آن‌ها به هواخواهی از محیط‌زیست به دیده‌ی یک مرام سیاسی نمی‌نگرند، بلکه آن را بیش‌تر شیوه‌ای برای زندگی می‌دانند. سبزه‌های تابان به تغییرات بنیادین در زمینه‌ی سیاسی و اجتماعی برای نجات محیط‌زیست باورمندند. سبزه‌های تیره هم به این جنبش به چشم بازتاب صنعتی‌گرایی می‌نگرند و در جست‌وجوی تغییرات رادیکال در عرصه‌ی سیاسی‌اند.

امروزه مشکلات محیط‌زیستی رو به رشد بوده و فعالان محیط‌زیست ایده‌های بدیعی برای حفظ اکوسیستم ارائه می‌کنند. با این‌که تلاش‌های بی‌شماری در جهت حفظ زمین از فاجعه محیط‌زیستی صورت گرفته، اما تهدید اکوسیستم از جهات مختلف هم‌چنان ادامه داشته و ممکن است در نهایت موجب از بین رفتن آن شود. شاید فکر کنیم وظیفه‌ی فعالان محیط‌زیست است که اکوسیستم را حفظ کنند، اما نمی‌توانیم به این بهانه از زیر بار مسئولیت‌شانه خالی کنیم. این وظیفه همه ماست که جلوی تخریب زمین و طبیعت آن را بگیریم. چراکه همه‌ی ما نیازمند داشتن یک محل زندگی هستیم؛ بنابراین لازم است که اقداماتی فوری برای کاهش تمام احتمالات از دست رفتن این خانه زیبا و چیزهایی که در آن قرار دارد، انجام دهیم.



اوپایل قرن بیستم باز می‌گردد، جنبش نوین محیط‌زیست صرفاً در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ آغاز شد. طی این دوران، این جنبش از افزایش بسیج سیاسی و حال و هوای فرهنگی که حقوق مدنی و جنبش‌های ضدجنگ را همراهی می‌کرد بهره برد. بنابراین، کمک به راه‌اندازی جنبش محیط‌زیست یک گواه علمی جدید آسیب‌زایی فزاینده‌ی فعالیت‌های انسانی بر محیط‌زیست طبیعی محسوب می‌شود.

بر اساس گزارش سازمان همکاری اقتصادی و توسعه در سال ۲۰۰۱، تقریباً تمامی عوامل تشکیل‌دهنده محیط‌زیست تحت تأثیر فعالیت‌های انسان قرار گرفته‌اند. تعدادی از بلایای بسیار چشمگیر طی دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ روی

کنیم. نیازهایی که هم راستا با حفظ محل زندگی‌مان است؛ چراکه بازی با اولویت‌ها و سرگرم ساختن خود با موضوع‌های جدید، اهمیت نیازهای اصلی و بنیادین را از بین نمی‌برد.

انسان در دهه‌های اخیر پیشرفت‌های چشم‌گیر و تحسین‌برانگیزی را رقم زد، اما این ترقی‌ها گاهاً هزینه‌های زیادی داشت و باعث بروز اتفاقاتی در تاریخ شد که زنگ هشدار حفاظت را به صدا درآورد؛ از این رو

اقداماتی به‌صورت جنبش شکل گرفت؛ از جنبش به‌عنوان پدیده‌ی اجتماعی یاد می‌شود و محیط‌زیست‌گرایی جنبشی اجتماعی با فلسفه‌ی پشتیبانی از محیط‌زیست و پاسداری از منابع طبیعی‌ست.

در واقع هدف آن مدیریت، حفاظت و احیای محیط‌زیست طبیعی‌ست که به آن جنبش حفاظت یا اخیراً جنبش سبز نیز نسبت داده‌اند و یکی از موفق‌ترین جنبش‌های اجتماعی قرن بیستم محسوب می‌شود؛ زیرا این جنبش توجه تعداد کثیری از مردم را به خود جلب کرد و توانست بر دولت‌ها تأثیر بگذارد تا نهادهایی را تأسیس و قوانینی را هم راستا با اهداف جنبش تصویب کنند.

گرچه منشأ بسیاری از ایده‌های آن به جنبش حفاظت‌گرا در



مهتاب موسوی

کارشناسی علوم و مهندسی محیط‌زیست ۹۸

علاقه‌های اولیه به محیط‌زیست در جنبش رمانتیسم و در اوایل قرن نوزدهم مشاهده شد. مشخصه‌ی اصلی رمانتیسم، تاکید بر احساس، فردگرایی و ستایش گذشته و طبیعت بود. این جنبش گرایش به قرون وسطی و عناصر هنری و روایی متناسب به آن دوره را احیا کرد تا راهی برای فرار از رشد جمعیت، گسترش بی‌رویه شهر و پیامدهای انقلاب صنعتی را فراهم کند.

هریک از این موارد در هر دوره باعث آسیب‌هایی به محیط‌زیست شده‌اند و حتی باهم هم‌افزایی پیدا کرده و آثارشان را تا به امروز ماندگار کرده‌اند؛ آثاری که شرایط زندگی کنونی را، که گاه نامطلوب و سخت است، بر ما تحمیل کرده است.

حال در قرن بیستم‌ویکم، حفاظت محیط‌زیست به عنوان یکی از هشت هدف توسعه‌ی هزاره و یکی از سه اصل توسعه‌ی پایدار شناخته می‌شود، اما رسیدن به این نتیجه برای این دوره که اهمیت موضوعات مرتبط با محیط‌زیست بیش از پیش پررنگ است، خیلی دور از ذهن و عجیب نیست؛ چراکه آلودگی‌های گسترده دریاها، گرم شدن فضای کره زمین، گسترش فرایند آب‌شدن یخ‌های قطب، از بین رفتن جنگل‌ها و گسترش بیابان‌ها در سطح کره زمین، از بین رفتن تنوع زیستی و انقراض هزاران نوع از حیوانات و گیاهان و ده‌ها مورد دیگر از مسائل و مشکلات محیط‌زیستی، تنها بخش کوچکی از بحرانی هستند که انسان در اوایل قرن بیستم‌ویکم با آن مواجه است.

ما قربانی ناخواسته‌ی امپال زیاده‌خواه و سیری‌ناپذیر خود و پیشینیان خود شده‌ایم، اما از یاد برده‌ایم که تکنولوژی، مدرنیزاسیون و... تا زمانی می‌تواند لزوم پیدا کند و لذت‌بخش باشد که ما حداقل نیازهای تکاملی خود را که ما حاصل میلیون‌ها سال، زیست بر روی این کره خاکی‌ست و در ابعاد زندگی امروزمان نیز متجلی‌ست، بتوانیم برآورده